

# اصلاحات سپهسالار

## محمود طاهر احمدی

دستگاه دولت و قیامح اوضاع سلطنت را بدرستی معاینه می کرد ... هر وقت به شرف محاوره ... همایونی می رسید، از توضیح مفاسد و ضرورت اصلاحات بابتی مشیع می گفت و مهاجرین ایرانی را - که از جور حکام و شدت عمل مباشرین به ترک مولد و موطن، نواحی عراق عرب را آباد کرده بودند - به شاهنشاه می نمود. (۴)

پس از زیارت عتبات، مشیرالدوله با ناصرالدین شاه به ایران بازگشت و در بیست و نهم رمضان/دوم دی، شاه او را به وزارت عدلیه و اوقاف و وظایف گمارد. مشیرالدوله در نزدیک به یک سالی که آن وزارتخانه را اداره کرد، "به تمام معنی دادگستری کرد و ریشه رشوه خواری را برانداخت؛ ولی بیش از همه چیز به امور نظامی اظهار دلبستگی می نمود و همواره در حضور شاه از تهیه اسلحه جدید، مشق روزانه نظامیان، اردو کشی جنگی، آسایش سرباز و شرافت سپاهیگری سخن می راند. (۵)

در سیزدهم رجب ۱۲۸۸/پنجم مهر ۱۲۵۰، روز تولد امام علی (ع)، شاه در سلام عام تالار تخت مرمر کاخ گلستان، سخنان کوتاهی درباره قشون و عقب ماندگی آن از دانش و فنون جدید رزم، ایراد کرد و در پایان از مشیرالدوله با عنوان "یک نفر نوکر دولتخواه صدیق قاعده دان" نام برد و سپهسالار اعظمش خواند و در رأس وزارت جنگ قرارش داد. (۶) اندکی بعد در بیست و نهم شعبان/بیست و یکم آذر، جامه صدر اعظمی را نیز به وی پوشاند و اداره دولت را به او واگذار کرد.

سپهسالار در مقام صدر اعظمی اصلاحگر، از همان آغاز کار با زبردستی به حل و فصل امور پرداخت و بدون ملاحظه بر آن شد تا دست تعدی حاکمان ولایات را - که اغلب شاهزادگان قاجار بودند - از سر مردم کوتاه کند. بدین منظور چند ماه پس از گمارده شدن به صدر اعظمی، تعلیقه ای به حکام ولایات نوشت و در آن یادآوری کرد:

از جمله بدیهیات است که اعتبار و عظم هر دولت منوط و بسته به دو چیز است؛ انتظام در امورات درباری و سایر رشته های کار دولت و ثروت رعیت؛ همین که این دو فقره درست و مستحکم نیست یا در یکی از اجزای او اختلال به هم رسید، از عظم و اعتبار دولت کاهیده می شود. وقوع اختلال هم از طمع یا غرض - که در حقیقت غرض از بابت طمع است - به ظهور می رسد. پس به ادله عقلی و نقلی، بدترین و بالاترین بلیه تخریب دولت طمع است و تا دولت به طور جد و یقین ریشه و بیخ این

با عزل میرزا تقی خان امیر کبیر از منصب صدر اعظمی (محررم ۱۲۶۸ق. آبان ۱۲۳۱ش)، نهضت نوگرایی و اصلاح طلبی روزگار او یکباره از حرکت باز ایستاد و روند اجرای برنامه های اصلاحی اش ضعیف شد و بعضاً به انحطاط گرائید. با وجود این، اندیشه اصلاحات و آرزوی ساختن ایرانی نو در دل و دماغ بسیاری از منورالفکران و داعیه داران عصر همچنان شکفته ماند و در انتظار مجال بروز پخته تر گردید. در این میان تحقق اندیشه اصلاحات تا حدی فقط برای صدر اعظم اصلاحگر، میرزا حسین خان سپهسالار ممکن شد که آن نیز همچون "خواب نوشین بامداد رحیل" (۱) سخت کوتاه بود و پراضطراب.

میرزا حسین خان (۱۲۹۸-۱۲۴۳ق.) فرزند میرزانی، در جوانی برای دانش اندوزی به فرانسه رفت. پس از بازگشت به وطن، در دوران صدارت امیر کبیر وارد خدمت دولتی شد و به کارهای مهمی مانند کارپردازی امور بازرگانی رعایای ایران در هند و کارپردازی در تملیس (۲) گمارده شد. پس از آن یک چند وزیر مختار دولت ایران در استانبول بود و سپس در مرتبه سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی جای گرفت و ملقب به مشیرالدوله شد. سرانجام به سبب پشتکار و همت بلندش تا سپهسالاری بر رفت و بر کرسی صدر اعظمی تکیه زد.

مشیرالدوله از سال ۱۲۶۷ق. ۱۲۳۰ش. - که به بمبئی رفت - تا سال ۱۲۸۷ق. ۱۲۵۰ش. - که از استانبول به ایران بازگشت - مستقیم و غیر مستقیم با تمدن غرب و بنیادها و نهادهای آن آشنا شد و ساختار فکری اش سخت تحت تأثیر این تمدن قرار گرفت. مشیرالدوله طی دوازده سال اقامت در استانبول (۱۲۸۷-۱۲۷۵ق. ۱۲۵۰-۱۲۳۸ش.) با جنبشهای قانونخواهی و مشروطه طلبی اروپا - که در عثمانی بازتاب گسترده ای داشت - بخوبی آشنا شد و تکاپوگریهای ترکان عثمانی را برای دستیابی به قانون اساسی و بنای مجلس قانونگذاری از نزدیک مشاهده کرد. (۳) در این سالها، وی همواره دولت ایران را به پیروی از ترکان عثمانی فرامی خواند و می کوشید با طرحی نو و سازمان یافته، شالوده حکومت استبدادی ایران را دگرگون سازد.

در جمادی الثانی ۱۲۸۷شهریور - ۱۲۴۹ که ناصرالدین شاه به فکر سفر به عتبات عالیات افتاد - مشیرالدوله با بهره گیری از موقعیت ممتازش در دربار عثمانی، تمهیدات سفر شاه را مهیا کرد و خود نیز برای استقبال از ناصرالدین شاه به راه افتاد و در کرمانشاه به او پیوست. در همان سفر، مشیرالدوله "با سری پرشور و دلی پرشور که معایب

مرض مسری را نکند، نمی تواند از ابقای شان و عظم خود مطمئن و آسوده باشد.

در ادامه به منصب صدراعظمی خود اشاره کرد و مدعی شد، در همین مدت بسیار قلیلی "که از صدارتش گذشته است،

"از رشوه و تعارف و هدیه و پیشکش اسمی باقی نمانده. مناصب و مأموریت‌های دولت علیه، به لیاقت و استحقاق داده می شود و مال خزانه دولت - که در فعل الامر اموال بیت المال مسلمین است - به بیغما و غارت نمی رود و تنخواهی که از ملت از بابت مالیات دریافت می شود، مصرف حفظ خود آنها و حفظ ثغور مملکت و بیضه اسلام می گردد. چیزی که عجالتاً باقی مانده است، تحدید حدود فی مابین حکام و رعیت است و تحصیل رفاهیت آن بیچاره‌ها که ودیعه الهی می باشند."

پس از این بیان، متعرض حکام شد و درباره آنها اظهار کرد:

"هنوز به معنی الملک عقیم ملتفت نشده‌اند و درست خاطر نشان آنها نگردیده است که سلطنت با اولاد و اقربا و دولت خصوصیتی ندارد، بلکه در مستکاری و معقولیت و صدق در خدمات دولت و بی طمعی، وسیله التفات پادشاهی می تواند بشود و اولاد واقعی سلطنت قشون است و رعیت و هرکه با آنها به طریقه ظلم و تعدی رفتار نمود، غضب ملوکانه را به دست خود از برای خود دعوت کرده است."

در پایان نیز به همه مخاطبان تعلیقه هشدار داد که بلی

"یک فقره دیگر هم هست که جهال می توانند اسباب تسلیت خودشان قرار بدهند و آن، این است که بگویند خیلی از این قبیل حرفها سابقاً شنیده‌ایم، تحقیق کننده‌ای نیست و مجازات دهنده‌ای. لهذا از بابت اتمام حجت می نویسم که در همه جا و همه موقع چشم دولت با شماست و از رفتار و اطوار شما از روی حقیقت و بی غرضانه مطلع است. اگر ذره‌ای برخلاف آنچه در این ورقه نوشته شده از شما به صدور وقوع برسد، نمک پادشاه اسلامیان پناه را به حرامی خورده، و به دین [و] شریعت محمدیه - صلوات الله و سلامه علیه - خیانت نموده باشم که اگر به قدر خردلی اغماض یا سکوت نمایم ... (۷)"

لحن پر خاش جویانه و اقدامات اصلاحی سپهسالار، (۸) باعث شد تا همه مخالفان اصلاحات، یعنی بیش تر درباریان و شاهزادگان و حاکمان و تعدادی از روحانیان برجسته، در جبهه گسترده‌ای گرد هم آیند و در کمین نشینند تا در فرصتی مناسب با ضربه‌ای کاری، سپهسالار را فرو کوبند و از مسندی که پابرجایی آن فقط وابسته به ادامه تأیید و حمایت شاه بود، به زیر کشند.

سپهسالار، از فعالیت تخریبی مخالفان اصلاحات آگاه بود و سبب آن را در شکایتنامه‌ای به شاه چنین نوشت:

"فدوی می گویم، دولت. آنها می گویند، اشخاص. فدوی نظم می خواهم، آنها اختلال تا مقصود خود را در جلب نفع حاصل کنند." (۹)

زمان دستیابی به این مقصود هنگامی فرارسید که صدراعظم، شاه را به فرنگستان برد و نزدیک به پنج ماه - از بیست و یکم صفر/اسی ام فروردین که

موجب شاه از تهران بیرون شد تا چهاردهم رجب ۱۲۹۰/شانزدهم شهریور ۱۳۵۲ که کشتی شاه و همراهان در انزلی پهلو گرفت - کشور را به اغیار سپرد.

در این پنج ماه اداره دولت به عهده عموی شاه، شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله - که از مخالفان سپهسالار بود - گذاشته شد. در این مدت مخالفان اصلاحات به تکاپو پرداختند و با هنگامه گری، زمینه های عزل صدراعظم را فراهم کردند و آن را در چهاردهم رجب - که شاه وارد انزلی شد - به اجرا در آوردند. در آن روز به محض پیاده شدن شاه از کشتی، عریضه ای تلگرافی از معتمدالدوله و چند تن از درباریان به شاه رسید که در آن عزل سپهسالار را از صدراعظمی خواسته بودند. در عریضه آمده بود:

"شاهزادگان و درباریان به خانه انیس الدوله (سوغلی شاه) بست نشستند، مردم نیز در میدان ارگ گرد آمده، جملگی خلع صدراعظم را می خواهند." (۱۰)

دو روز بعد در شانزدهم رجب، سپهسالار بناچار در رشت استعفانامه خود را تقدیم کرد و شاه نیز با تأثر آن را پذیرفت. ناراحتی شاه از یادداشتی که در روزنامه خاطرات سفر فرنگستان نوشته، بخوبی آشکار است:

"در رشت که صدراعظم استعفا کرد و قبول شد. آمدیم امامزاده هاشم با کمال کج خلقی و اوقات تلخی به طوری که هیچ وقت این طور کج خلق نبوده‌ام؛ در راه با احدی حرف نمی زدم." چون اوقات تلخی گریه رانمی گشود، در امامزاده هاشم، شاه به چاره پردازی پرداخت و قرار گذاشت "صدراعظم دوباره صدراعظم باشد. اما مخالفان سپهسالار در عزم خود مصر بودند و می خواستند کار را یکسر کنند. از این رو بنا بر نوشته شاه، در قریه هرزه بیل منجیل باز از انیس الدوله احق پاره‌ای کاغذها آورده، از علما نوشتجات فرستاده بودند؛ بعضی را ساخته بودند، بعضی صحیح. خلاصه بعد از خواندن اینها، باز چنان اوقاتم تلخ شد که حساب نداشت." (۱۱)

بنابر این صدراعظم دوباره معزول و به حکومت گیلان فرستاده شد، ولی پس از نزدیک به یک ماه در هجدهم شعبان/نوزدهم مهر، شاه او را به تهران فراخواند. میرزا حسین خان در بیستم شعبان به پایتخت رسید و دو ماه بعد در بیستم شوال/بیستم آذر، به موجب دستخط شاه، وزیر امور خارجه شد و با عنوان سپهسالار اعظم به وزارت جنگ دست یافت. هفت سال بعد در نیمه شوال ۱۲۹۷/مهر ۱۲۵۹، شاه یکباره سپهسالار را از همه مشاغلش برکنار کرد و او را به حکومت قزوین فرستاد. هنوز دو هفته از ورود میرزا حسین خان به قزوین نگذشته بود که تاخت و تاز شیخ عبدالله نقشبندی در آذربایجان بالا گرفت. شاه هراسان، سپهسالار را با اختیار کامل و با شتاب به تبریز فرستاد. سپهسالار پس از فرونشاندن فتنه شیخ عبدالله و برقراری امنیت در آذربایجان، در ذیحجه همان سال با مظفرالدین میرزا ولیعهد عازم تهران شد. نزدیک به چهار ماه بعد در سیزدهم مارس ۱۸۸۱م، الکساندر دوم، امپراتور روسیه به دست نیهیلیستها کشته شد و ولیعهدش، الکساندر سوم به تخت نشست. شاه برای تسلیت قتل وی و تهنیت جلوس امپراتور جدید، سپهسالار را از سوی خود به همراه هیئتی به روسیه فرستاد. (۱۲)

پیش از ورود به خاک روسیه، در پانزدهم جمادی الاول ۱۲۹۸/ بیست و هفتم فروردین ۱۲۶۰، وقتی به انزلی رسید، شاه تلگرافی برای او فرستاد و با عباراتی این چنین به دلجویی اش پرداخت:

"از التفات ما از هر جهت آسوده باشید که نهایت مراقبت در امور این جایی و آن جایی شما خواهد شد. همیشه اهتمام داشته‌ایم که شما در کمال احترام و آسودگی و عزت باشید و انشاءالله بعد هم همین طور خواهد بود." (۱۳)

پس از بازگشت از مسکو و هنگام ورود به خاک ایران، کامران میرزای نایب السلطنه در دهم رجب/نوزدهم تیر در تلگرافی به حاکم انزلی، سفارش کرد:

"چنانچه در رفتن جناب سپهسالار به شما دستورالعمل دادم که کمال توقیر و احترام را به عمل بیاورید، حالا هم مؤکداً تلگراف می‌کنم که باید کمال احترام را از ورود ایشان به خاک انزلی الی خروج از خاک انزلی از ایشان به عمل بیاورید که به هیچ وجه من الوجوه اسباب حرف و گله فراهم نیاید." (۱۴)

سپهسالار پس از بازگشت از روسیه، در شعبان ۱۲۹۸/تیر ۱۲۶۰ به حکم شاه برای تصدی امور خراسان و سیستان و تولیت آستان قدس رضوی رهسپار مشهد شد. پس از نزدیک به چهار ماه - که در خراسان به سر برد - شاه برای او خلعت فرستاد. خلعت را مسرور میرزا، از پیشخدمتهای خاص در هجدهم ذیحجه به مشهد رساند. سپهسالار خلعت را دربر کرد و شب بیست و یکم ذیحجه ۱۲۹۸/بیستم آبان ۱۲۶۰ در مشهد درگذشت و در مقبره‌ای که در هنگام ورود به آن شهر برای خود ساخته بود، به خاک سپرده شد. (۱۵)

وقتی خبر مرگ سپهسالار در سراسر مملکت پراکنده شد، به گفته برادرش یحیی خان معتمدالملک، "در تهران جمیع مردم از صغیر و کبیر عزادار شدند." در بیست و پنجم ذیحجه نیز کامران میرزا و مستوفی الممالک، مجلس ختم سپهسالار را برپا کردند (۱۶) و سپس در دیگر شهرها "برای احترام ختم" گذاشتند. (۱۷)

سپهسالار، کتاب یا رساله‌ای که در آن مبانی نظری اندیشه‌های خود را شرح داده باشد به جای نگذاشته است. اما نامه‌ها و تلگرافهای فراوانی از او به جا مانده که از لابه لای آنها می‌توان به پاره‌ای از آرا و نظرات او درباره امور سیاسی و اجتماعی پی برد. از جمله این اسناد، تلگرافهایی است که طی سالهای ۱۲۹۷-۱۲۹۵ق. یعنی در واپسین سالهای وزارت میرزا حسین خان میان تهران و شهرهایی چند بویژه تبریز مخابره شده است. این تلگرافها، دربرگیرنده آگاهیهای فراوانی درباره اوضاع اداری، وضعیت کلی قشون و برخی جزئیات مربوط به آن است و در خلال آنها نیز به مطالب گوناگونی درباره اوضاع اجتماعی ایران و گوشه‌هایی از زندگی مردم برمی‌خوریم که به لحاظ آشنایی با تاریخ اجتماعی عصر ناصری، خالی از اهمیت نیست. با این همه مهم‌ترین حسن این تلگرافها، نمایان کردن شمه‌ای از اصلاحات سپهسالار و ادامه و استمرار آن تا آخرین سالهای حکومت ناصرالدین شاه است که در پرتو آن، می‌توان تا حدودی با فرایند پیچیده اصلاحات در آن عصر آشنا شد.

\* \* \*

از مهم‌ترین اقدامات سپهسالار، اصلاحات در حیطه‌ای بود که

می‌توان آن را کوششی برای برپایی جامعه مدنی تلقی کرد. (۱۸) در این باره، عمده فعالیت او یکی محدود کردن قدرت حکام یا "تحدید حدود فی مابین حکام و رعیت" بود و دیگر تأمین حقوق اجتماعی و امنیت مردم یا "تحصیل رفاهیت آن بیچاره‌ها که ودیعه الهی" محسوب می‌شدند.

سپهسالار پس از عزل از صدراعظمی، افزون بر تصدی وزارت امور خارجه و جنگ، مسئولیتهای دیگری مانند "نظم راه و انتظام فراسوران کل راه" (۱۹) ها را به عهده گرفت و توانست برای دستیابی به آرمانهای اصلاحی خود از نو و آن هم در حوزه‌ای محدود، کوششی دیگر کند. با وجود این مخالفان اصلاحات همین را نیز بر نمی‌تافتند و تلاش می‌کردند با آلودن ذهن شاه، باقیمانده قدرت سپهسالار را درهم کوبند و شوکت فرماندهی اش را درهم شکنند.

به نظر می‌رسد سپهسالار - که دست مخالفانش را خوانده بود و به تلون مزاج شاه مستبد نیک آگاه بود - برای خنثی کردن فعالیت مخالفان، نامه‌ای در دهم شعبان ۱۲۹۵/نوزدهم مرداد ۱۲۵۷ به شاه نوشت و در آن "ملتزم و متعهد گردید ... که در رشته امور خدمات دولت - که از جانب شاه به او واگذار شده بود - "خاصه در رشته معظمه وزارت امور خارجه و وزارت جنگ، از کلی و جزئی هیچ امری را بدون استیذان و اجازه همایونی مباشرت ننماید و هیچ اظهار اقتدار و اختیار از خود ننماید و همچنین در هریک از امور - که به نظر مبارک [شاه] درست بیاید و مخفیاً دستورالعمل شفاهی یا مکتوبی مرحمت فرمایند - فوراً مجری داشته، معطل ندارد مشروط بر اینکه [شاه] هم ظاهراً طوری وانمود فرمایند که هیچ عرضی از [سپهسالار] دایر به این دو رشته از خاک پای مبارک رد نمی‌شود و به هیچ وجه ظاهراً مداخله در جزئیات نفرمایند و اگر رأی مبارک علاقه گرفت که برخلاف این فریضه رفتار فرمایند، فوراً این غلام طلب عفو از این دو خدمت نمایم و در خاک پای مبارک مقبول شود." (۲۰)

در این التزامنامه، هر چند سپهسالار هیچ اقتدار و اختیاری برای خود قائل نشد و فرمان شاه را قانون لازم الاجرا شمرد، با زیرکی شاه را واداشت دست کم در ظاهر چنان وانمود کند که فرمان سپهسالار اعظم در دو وزارتخانه جنگ و امور خارجه مطاع است و همگان باید از او فرمانبرداری کنند. بدین قرار چون اقتدار و اختیار سپهسالار با تأیید و تقویت شاه تثبیت شد و فرمان او شد، شاه مسئولیت دیگری به گردن وی انداخت و انجام دادن خدمات مظفرالدین میرزا ولیعهد و امورات آذربایجان، کلیتاً از هر جهت قشونی و مملکتی و خارجه و غیره [را] به عهده "سپهسالار گذاشت تا افزون بر اینکه "فرمایشات [ولیعهد] را از هر جهت زودتر و بهتر صورت داده و هیچ نکته‌ای [را]... متروک و مهمل" (۲۱) نگذارد، "خدمات آن سامان را قرین انجام داشته، منظورات را در آبادی و امنیت به موقع اجرا" گذارد. در منصب جدید - که "ضمیمه سایر امور راجعه" (۲۲) بود - سپهسالار در حقیقت به مثابه صدراعظم مظفرالدین میرزا ولیعهد، اداره امور آذربایجان را - که به گفته او "به منزله قلب مملکت" (۲۳) بود - به عهده گرفت. سپهسالار، امور آذربایجان را از راه دور و البته به کمک سیم تلگراف و گسیل خفیه نویسانی (۲۴) چند به آن خطه اداره می‌کرد و از کارهای کارگزاران دولت و رویدادهای روزانه

اما ولیعهد - که گویا از این مداخله جویبها و قرار تازه گذاشتنها خرسندی چندانی نداشت - در پاسخ به تلگرافهای تند سپهسالار، به صاحب دیوان و دیگر کارگزاران آذربایجان نوشت:

"حقیقت این است با این وضع که شما [در پیش] گرفته اید، به هیچ وجه کار از احدی پیش نمی‌رود؛ زیرا که هرگاه بنای شما این طور باشد که به حرفهای پوچ بی معنی بخواهید گوش بدهید و این طور تلگرافهای سخت که دست و پای همه را از کار مست کند، بکنید؛ مگر چه واقع شده، چهار نفر آدم نفهم جاهل حرکت خلافی کرده‌اند، الان در عوض آنها پنجاه نفر را زنجیر کرده‌ام و پدرشان را می‌سوزانم. چه خبر است، همچو عجله دارید و هر ساعت می‌خواهید قرار تازه بدهید، مگر قبله عالم ... از این غلامشان نوکری جانسوزتر دارند که در آن قرار شما روانه کنید. من که نمی‌توانم بی جهت شهر منظم و رعیت دولت شاهپرست را خراب کنم." (۲۸)

با این همه سپهسالار بی‌اعتنا به گله‌گزاریهای ولیعهد، به امر و نهیهای خود ادامه می‌داد و از بازگویی بی‌رسمیهای آذربایجان به ولیعهد و کارگزارانش کوتاهی نمی‌کرد.

در واپسین ماههای سال ۱۲۹۵، میان رعایای زاویه کرکری، متعلق به حاجیه خانم (تیولدار آن منطقه) و محصلی که صاحب دیوان به آنجا فرستاده بود، نزاعی در گرفت که در نهایت منجر به اعزام نیرو به زاویه و سرکوب رعایا گردد. (۲۹) در این باره، سپهسالار در بیست و پنجم ذیحجه در تلگرافی به ولیعهد نوشت:

"امروز بعضی روزنامهجات از جلفا و سرحد رسید که حقیقت این بنده از خجالت نتوانستم [آنها را] به خاک پای اقدس همایون - روحنا فداء - تقدیم دارم. نمی‌دانم حضرت والا در صاحب اختیاری آن مملکت از مشاهده و استماع آن، چه حالت خواهند داشت. از جمله فقره مأموریت لطف‌الله خان و سواره از برای تاخت و غارت زاویه و ارشی است که رعایای آنجا مردها جمیعاً فراری هستند و زنها را نیز آسوده نمی‌گذارند. به نمک همایون به قسمی این مسایل به من خبر رسیده است که اعاده آن را خجالت دارم. از جمله دختری در زیر پای اسب لگدمال شده است. چه واقع شده، سی نفر سوار و یک نفر سرکرده باید برای تنبیه دو نفر رعیت حاجی خانم برود. صدق قول حاجی خانم را کارگزاران آذربایجان به چه اسناد معلوم داشتند و محقق شمرند. سلمان بیگ ارشی، بابا بیگ نام را نوشته‌اند به گلوله کشته است. اینها مگر بندگان خدا و رعیت پادشاه جمجه و حضرت والا نیستند. غمخواری اینها بر حضرت والا الزام و اقدام از بنده و سایر بندگان درگاه است. آخر این محصلین را کی می‌فرستد؟ حضرت والا چرا مواخذه نمی‌فرمایند ... مخصوصاً استدعا دارم در دفع و رفع این مسائل، امر مؤکدی فرمایند و مواخذه صریح فرمایند و مأمورین بی‌پاک به اطراف نروند و این بنده را در خاک پای همایون ... و حضور والا خجالت ندهند و الا صراحتاً عرض می‌نمایم که دوام این قسم حرکات و تاخت و تاز [به] رعیت و

آذربایجان، در آن هنگام بسیار ناامن شده بود و دچار "تزلزل و اغتشاش" سپهسالار برای "انتظام امور آذربایجان" و برقراری نظم و امنیت ضمن تعامل مداوم با ولیعهد، او را مسئول حوادث ناگوار آذربایجان قلمداد می‌کرد و از وی می‌خواست به وظایف خود عمل کند.

لحن و کلام سپهسالار در نامه نگاری با شاه، بسیار خاضعانه و تملق آمیز بود. او، همین شیوه مرسوم از ادب محاوره با شاه را در گفتگو با ولیعهد به کار می‌برد، اما واژه‌ها و جمله‌های خاضعانه را کنار می‌گذاشت و از نوشتن القاب پرطمطراق و بسیاری از افعال و جمله‌های دعایی مشهور و معمول دوری می‌کرد؛ در عوض به منظور پیشبرد مقاصد خود از نوشتن مطالب چاپلوسانه هیچ ابایی نداشت و باتوجه به خواسته‌هایش از ولیعهد، آنها را پررنگ یا کم‌رنگ می‌کرد. برای نمونه در هفتم ذیحجه ۱۲۹۵، در تلگرافی به ولیعهد باب سخن را این گونه گشود:

"حضور حضرت اشرف ارفع والا، ولیعهد - روحی فداء. چند روز است که از سلامتی وجود مبارک حضرت والا اطلاع ندارم و به ارقام تلگرافی حضرت والا افتخار حاصل نکرده‌ام. بنده نمی‌توانم طاقت بیاورم که ایام عدیده از سرکار والا بی‌خبر بمانم."

سپهسالار پس از این مقدمه آمیخته به تملق، حرف اصلی خود را پیش کشید و اظهار کرد:

"امیدوارم که از توجه و مراقبات گماشتگان حضرت والا، امورات مملکت منظم و مردم، آسوده و در رفاه [باشند]. از فوج مراغه که در سرحد هرزگی کرده بودند، چه خبر رسید و جهت چه بوده است؟ فوج ششم شقایق - که در تبریز فراولی می‌نمایند - چرا باید جیره آنها نرسیده باشد که منجر به عرض و شکایت گردد. خوب است حضرت والا در آتیه پیش‌تر از ماضی توجه به امورات قشونی بفرمایند." (۲۶)

از سوی دیگر سپهسالار با آن گروه از کارگزاران دولت - که در نهادهای زیرمجموعه او خدمت می‌کردند - بتندی سخن می‌گفت و همگی را متوجه مسئولیتشان می‌کرد.

در تلگرافی به میرزا فتحعلی خان "صاحب دیوان، وزیر نظام و پیشکار آذربایجان" با تأکید بر اینکه "الحق تبریز، بسیار مغشوش است ... منتظرم که در این مدت قلیل حالت مملکت آذربایجان و شهر تبریز قرین اصلاح آید و رفع اغتشاش و مفاسد شود"، نمونه‌هایی از آن مفاسد را به رخ او کشید و اظهار کرد:

"الواط قرا ملک با سطوت سیاست حضرت اشرف والا [ولیعهد] چگونه قدرت هرزگی و یارای زن کشیدن دارند، میرزا حسین مست در محله ششگیلان به چه گناه [در] روز روشن طفل بیگناه را می‌کشد و بعد از ظهور این قتل، شما چرا در گرفتن قاتل خودداری و تامل می‌کنید و در حضرت والا مذاکره نمی‌کنید ... البته درخصوص رفع این معایب در حضرت اشرف والا ... مذاکره نموده، به اقتضای بصیرتی که دارند، قراری که عجبالتاً موجب رفع این مفاسد آن‌ا می‌دانید، اطلاع بدهید تا اینکه



از راست به چپ: عضدالملک - عمادالدوله - مستوفی الممالک - سپهسالار - اعضا، السلطنه - علاءالدوله

مقرب الخاقان داشتیم که در نهایت دقت در این مسئله رسیدگی کامل به عمل آورده، در کمال عجله، مراتب را اطلاع بدهد تا حکم آن صادر شود." (۳۵)

صدور حکم قضایی از روی تحقیقات بی‌غرضانه در تمام دستگاههای قضایی، کاری است بدیهی و لازم، اما همین کار بدیهی در زمانی که هر حاکم آزمندی می‌توانست افرادی را به جرم بایبگیری بکشد و اموالشان را تاراج کند، بسیار کارساز بود و بسا از ریختن خون بیگناهان و تباه شدن اموال جلوگیری می‌کرد. دقت در این فرمان شاه - که با عنوان "دستخط مبارک" به همدان فرستاده شد - نشان می‌دهد که حتی پس از فرونشستن فتنه باب و بهاء، هنوز حاکمانی با بهره‌گیری از احکام دوران شکنجه و کشتن بابیان، به پر کردن جیب خود مشغول بودند و شاه نیز برای جلوگیری از هرج و مرج و سوءاستفاده‌هایی این چنین، پذیرفته بود به کشتار و مصادره اموال بابیان پایان دهد. در دستخط شاه آمده است: "تصرالله خان، در همدان چند نفری را گفته بایی اند. گفتیم تحقیق کنند، به عرض برسانند. از قراری که فهمیده شد، بدون غرض چند نفری از کسبه بازار و غیره را گرفته و پول خواسته‌اند.

مأموریت محصلین غلاظ و شداد بی‌رحم و بی‌انسانیت نتیجه خوب نخواهد داشت و ندامت خواهد آورد. دیگر اختیار با حضرت والا است." (۳۰)

مظفرالدین میرزا، ولیعهد البته خلق و خوی آرامی داشت و از به کار گرفتن داغ و درفش برضد رعایا دوری می‌کرد و حتی به گفته میرزا احمد منشی باشی، "هیچ وقت از نصایح و خیرخواهی سپهسالار دل‌تنگ نمی‌شد." (۳۱) باین همه سپهسالار "آسایش رعیت و نظم مملکت" (۳۲) را می‌خواست و ولیعهد، با اذعان به اینکه "رعیت پادشاه، بنده خدا هستند"، در نهایت چاره‌ای جز شدت عمل نداشت. زیرا معتقد بود "به حرف رعیت هم که نمی‌توان گوش داد، هر غلطی بخواهند بکنند." (۳۳) سپهسالار تنگ گرفتن بر مجرم را در جایی روا می‌دانست که حکم از روی "تحقیق دقیق و رسیدگی کامل" صادر شده باشد. (۳۴) در ماجرای زخمی شدن فتحعلی خان سرهنگ - که او را با گلوله مجروح کرده بودند - برای حسام‌الملک نوشت:

"چون علت این ماجرا کماهو حقه معلوم نبود، عجالتاً در این باب حکمی نشد، موقوف به تحقیقات بی‌غرضانه آن

تلگرافی حالا به تلگرافچی همدان بکن و اولاً از او تحقیق کن که این کیفیت چه چیز است. مردم را چطور گرفته اند و حقیقتاً کسی بایی و خارج مذهب بوده یا خیر و در هر صورت بایی بودن یا نبودن پول و جریمه و اخاذی از این مردم چه کرده اند و چه گرفته اند و حسب الامر برود پیش حاکم و وزیر همدان بگویند، مکرر به شما حکم شد که اگر کسی خارج مذهب و بایی باشد، باید اسم او را به عرض برسانند تا چه حکم شود. خودسر چرا باید مرتکب عمل شوند. وانگهی پول خواستن و به اوضاع و مال و اسباب مردم متعرض شدن یعنی چه؟ مقصر و بایی را می گیرند چوب می زنند و حبس می کنند. دیگر به مال او کسی چکار دارد! این دلگیاها چه چیز است کرده اند. البته تمام چیزی که از اسباب کسی برده باشند - اگر چه یک صاحب قران باشد - تلگرافچی محصل است پس گرفته، تماماً را به صاحبش داده قبض به نظر برسانند البته. (۳۶)

مستوفی الممالک نیز در تلگراف دیگری به حسینقلی میرزا درباره باییانی که از این اعتقاد برائت جسته و اقرار و اعتراف به شریعت غراً کرده اند، نوشت:

"تکلیف شرعی ملت در حق صاحبان این اعتراف، آن است که این چنین اشخاص را خارج از شریعت طاهره نبویه ندانیم. در این صورت شما نباید متعرض آنها بشوید و به این هم دیناری نباید تعارف و جریمه گرفته باشید؛ به طور حتم هر چه گرفته شده است، باید رد نمائید والا از شما مؤاخذه خواهد شد و جبراً استرداد می شود. خودشان را هم آسوده نمائید، بروند مشغول تجارت و رعیتی خود باشند." (۳۷)

سپهسالار در دورانی که وزیر عدلیه بود (سیزدهم رجب ۱۲۸۸/ بیست و نهم رمضان ۱۲۸۷)، دست محاکم را در اجرای تنبیه های بدنی و صدور احکام قتل بسته (۳۸) و مانع اجرای مجازات مجرمان با شیوه های بسیار خشن شده بود. سالها بعد وی همان قوانین عدلیه را در اداره امور آذربایجان به کار برد و حاکمان آن خطه را از صدور فرمانهای ضرب و شتم متهمان و مجرمان و خراب کردن خانه آنها برحذر داشت. وقتی به او گزارش دادند، فتحعلی خان صاحب دیوان سزای الواطی را که در تبریز تبهکاری کرده و مرتکب ناشایست شده بودند به کوبیدن خانه و خسارت بنیان "قرار داده است، به او نوشت:

"به اعتقاد من این مجازات جانی نیست. انهدام بنا و خانه خرابی رعیت، این خود اهانتی به آبادی مملکت است و شریر و هرزه را باید گرفت و سزا داد. از خرابی خانه چه حاصل؟ باید بنیاد نظم را طوری چید که احدی قدرت ارتکاب این مفاسد را نکند." (۳۹)

اما چون بنیاد نظم بدرستی چیده نشده بود و محاکم عدلیه در اختیار حکام ولایات بود، هر حاکمی می توانست برای برقراری نظم، خانه های مجرمان را بر سر ساکنان آنها خراب کند و گهگاه با گرفتن رشوه از خلافکاران، آنان را از کیفر برهاند، یا همچون ولیعهد برای نمایاندن اقتدار و شوکت حکومت، در عوض رفتار شرارت آمیز "چهار نفر آدم نفهم جاهل"، "پنجاه نفر را" به زنجیر کشد و پدرشان را بسوزاند.

در این میان شاه برای کاهش بزهکاری در ولایاتی که "اشرار زیاد و وقوع شرارت ممکن" گشته بود، معتقد به اعمال فشار بود و می گفت:

برای "رفع این خیالات، شدت بطش و سیاست لازم است و نگذشتن از جرم و خطا؛ زیرا همین که در مجازات و سیاست سستی و اهمال شود، جرئت اشرار زیاد می شود" و مایه فساد و اشتداد خواهد بود. شاه برای اثبات نظر خود به پاره ای از گزارشها اشاره می کرد و شاهد مثال می آورد که فلان حاکم "می نویسد، فلان ماده قتل واقع شد به مصالحه یا دیه جزئی قطع و رفع کردیم.

شاه این احکام را نمی پسندید و معتقد بود این نوع معاملات، مسلماً غلط و مغایر قانون شرع و عرف است. "بنابراین پس از وقوع جرایم سنگین، تکلیف حکومت این است که مواد قتل را مخصوصاً خیلی مراقب باشد؛ اگر قتل عمد، ثابت و محقق است بلا تردید قاتل باید به سزا برسد. اگر قتل، خطا و لوث باشد در طرفین نزاع - چون سبب شرارت و مفسده طرفین بوده [اند] - باید هر دو طرف را گرفت تنبیه سخت کرد، چند سال حبس سخت بشوند که راه این نوع وقایع مسدود گردد. مصالحه و ملاحظه و خاطرخواهی یعنی چه." (۴۰) شاه در حکم خود - که به کل حکام ولایات تلگراف شده بود - به افزایش جرئت و جسارت افراد شریر به بزهکاری و قانونشکنی اشاره کرده بود و آن را معلول سستی و اهمال حکام در اجرای قانون و کیفر خلافکاران و آدمکشان می دانست. شاه در عین حال که می پنداشت با اجرای قانون شرع و عرف می توان از ارتکاب جرم و جنایت و آدمکشی جلوگیری کرد، به نظر اصلاحی سپهسالار نیز در تناسب مجازات با جرم توجه داشت و از این رو پس از فرستادن سپهسالار به حکومت خراسان، بر نظر او در این باره صحنه گذاشت و در حکمی به شرح زیر، آن را تأیید کرد:

"به حکام ولایات تلگراف شود، خاطر خطیر همایون ... به حکم رأفت کامله از تنبیهات شدید از قبیل قطع عضو و جراحت، اکراه و اعراض تمام دارند؛ به حدی که از طرف حکام اگر همچو اقدامی بشود، مسئولیت و مؤاخذه کلی خواهد داشت. لزوماً اظهار می شود در این صورت که سرکار همایون از این اقدامات انزجار دارد، احدی از حکام حق نخواهد داشت که درباره مقصر از این قبیل احکام جاری نمایند. تنبیه مقصر فقط منحصر به حبس و جزئی چوب است، چنانچه تقصیر کلی باشد، حبس کرده اطلاع بدهید." (۴۱)

احکام و فرمانهای سپهسالار، راه را برای محدود کردن قدرت شاهزادگان و حاکمان ولایات در گرفتن و کشتن و مصادره اموال مردم محدود کرد و دولتمردان محترم و نرم خوئی همچون میرزا یوسف خان مستوفی الممالک نیز شاهزادگان و حکام را از زیاده روی در مجازات خلافکاران برحذر می داشتند. یک بار وقتی مسعود میرزا ظل السلطان پسر ارشد شاه، حمل غله از قلمرو حکومت خود را به دیگر شهرها ممنوع کرده بود، چند تن از شترداران - که ندانسته از حکم وی تخلف کرده بودند - محکوم به حبس شدند و چهارده نفر از شتران آنها را نیز گماشتگان ظل السلطان مصادره کردند. ولی با پادرمیانی مستوفی الممالک، ظل السلطان بناچار شترها را به صاحبانشان پس داد و به حبس خطاکاران بسنده کرد. (۴۲)

جالب تر آنکه وقتی حسام الدوله، حاکم مراغه در قبال "مال مسروقه تقی عطار" چند نفر را گرفته و از آنان غرامت خواسته بود، شاه به او نوشت:

"خدا می فرماید: ولاتزر وازرة ووزر اخری لو هیچ باربرداری بار گناه دیگری را بر نمی دارد. (۴۳) مال را یک نفر برده، چه دلیل دارد چندین نفر غرامت بدهند. البته دزد را پیدا کرده از او بگیرند، تنبیه سخت نمائید، تقصیر دیگران چیست؟" (۴۴)

با این همه چون دیوانخانه عدلیه ای را که سپهسالار بنیان نهاده بود، دیگر کارکردی نداشت و در عمل قضاوت و اجرای حکم به دست حکام و دیگر ارباب قدرت بود، ضرب و جرح منجر به نقص عضو متهمان و مجرمان همچنان برقرار بود. هرچ و مرج در کار قضا و اجرای حکم چنان بود که مشیرالدوله، وزیر امور خارجه می توانست به حاجی عباسقلی خان، نایب الحکومه قزوین دستور مؤکد دهد که فلان گماشته را که "به اجزای حکومت بی احترامی کرده است، پانصد چوب زده، زنجیر به گردن از میان خیابان دو نفر غلام پیاده به تهران بیاورند." (۴۵) یا در شهری مانند همدان، علمایی از قبیل میرزا محمد حسین رضوی و غیره از تجار و بزاز... تلگرافها و عریضه ها نوشتند که از دست کسان جناب حاجی میرزا هادی و حکومت و اقتدار و چوب و فلک و زنجیر و محبسی که در خانه وی است، مردم آسوده نیستند و به گفته شاه، معلوم نبود "عضدالدوله حاکم همدان بود یا جناب حاجی میرزا هادی." (۴۶)

در این اوضاع و احوال، طبیعی است صاحب منصبی مانند فضلعلی خان سرتیپ، خود را محق بداند که در ازای گریختن دزدی از محبس، سرباز نگهبان زندان را هزار تازیانه زند و گوشه‌هایش را ببرد و خانه اش را به آتش کشد و دست آخر از خدمت نظام بیرونش کند (۴۷) و عضدالدوله، حاکم همدان نیز قادر باشد "دو نفر را به جرم حرکت خلافی گرفته، گوش بریده، به اطراف گردانیده، قریب بیست و یک تومان هم جریمه گرفته، رها" کند. (۴۸)

\* \* \*

پس از سپهسالار، شاه تاجایی که به حکومتش آسیبی نمی رسید، به اجرای اصلاحات پرداخت و از جمله در چهاردهم محرم ۱۳۰۰، دستور داد "به عموم حکام ولایات محروسه، تلگراف شود برای رفع ظلم از متظلمین و عارضین ولایات، مقرر... [است] مجلسی مرکب از اجزای مخصوص ترتیب داده شود" که عرایض متظلمین را از کتبی و تلگرافی خلاصه کرده، به [شاه] تقدیم نمایند. احکامی هم که از "سوی وی" صادر می شود، به وسیله پست و تلگراف به حکام ابلاغ کنند و سریعاً به توسط حکام اجرا داشته، هر هفته صورت اجرای حکم و انجام کار را با تلگراف معلوم کرده، در کتابچه مخصوص ثبت کرده، به عرض برسانند.

همچنین "سؤالات تلگرافی و اطلاعات این مجلس را فوراً جواب داده، در هر مسئله ای که استفسار کنند، بلا تأمل از روی حقیقت جواب بگویند..." (۴۹)

فرمان تقدیم "عرایض متظلمین از کتبی و تلگرافی" را، شاه در هنگامی صادر کرد که چند سال پیش از آن اگر دادخواهان را به قهر

نمی راند و دستور طناب انداختن نمی داد، دست کم به آنان می خندید و مسخره شان می کرد. چنان که در هنگام رهسپاری به فرنگ (سفر دوم)، وقتی در جمال آباد آذربایجان عده ای از رعایا را دید، عریضه در دست به دنبال کالسکه سلطنتی می دوند و از روی در ماندگی خاک بر سر می ریزند و خود را می زنند، به خنده افتاد و با قهقهه و انبساط خاطر از آنجا گذشت. (۵۰) گو اینکه پس از بازگشت از همین سفر، رفتار شاه چنان شد که به گفته سپهسالار، "سرکار اقدس... به طوری ابواب اصغای عرایض را متعدد و مفتوح فرمود [ند که دیگر] هیچ زن بیوه و بیگس [نیست] که بخواهد مراتب مظلومیت خود را به عرض آستان مبارک برساند و نتواند." (۵۱)

شاه افزون بر تشکیل این مجلس، بار دیگر منصب صدارت عظمی را برقرار کرد و آقا ابراهیم امین السلطان را مأمور ساخت تا در بیست و نهم شعبان ۱۳۰۱/چهارم تیر ۱۲۶۳، به همه حکام ولایات اعلام کند "منصب صدارت عظمی را - که مدتی بود متروک بود - مجدداً ایجاد فرموده، به حضرت اجل اکرم آقا مدظله العالی [میرزا یوسف خان مستوفی الممالک] مرحمت و واگذار فرموده اند. بعد از این، تمام کارهای دولتی موقوف به اوامر و نواهی ایشان است." (۵۲)

با تشکیل آن مجلس و برقراری این منصب، عریضه ها و تظلم نامه های فراوانی از سراسر کشور به سوی پایتخت روان شد که آن همه، نشان می دهد مردم پناهگاه تازه ای یافته بودند و امید داشتند بٹ الشکواهایشان به عرض مقامات برسد و بیدادگران کوبیده شوند. (۵۳) درست سه سال بعد، شاه در سلخ شعبان ۱۳۰۴ با اذعان به اینکه "آهم امورات دولت اشاعة عدل و داد است"، مدعی شد "ما نیز از اول جلوس خود تاکنون کمال مراقبت را در این کار فرموده ایم و هیچ وقت دقیقه ای از دقایق آن را مهمل نگذاشته ایم و انشاء الله نخواهیم گذاشت." (۵۴) او حتی تأکید کرد:

"فریضه و منت همت ماست که عموم اهالی مملکت را اولاد و فرزند خود دانسته، همان طوری که پدر رعایت فرزند و اولاد خود را می کند و به مهر [او] قهر [آنان را] تربیت می کند، ما هم این یک مشت اولاد خود را - که ودایع خداوند هستند - تربیت کنیم."

شاه سپس با منت گذاشتن به این "که اگر بخواهیم تمام اهل مملکت را قتل می کنیم، ولی چه لازم است." (۵۵) صریحاً اعتراف کرد در "این اوقات که از دیوانخانه اعظم غیر از اسمی بی رسم نمانده بود، لازم دانستیم که اساس آن را محکم فرمائیم. از این رو، "مجدداً خیلی با عظم و اجزای زیاد و قواعد صحیحه دیوانخانه را برقرار نموده، عضدالملک را هم به وزارت عدلیه منصوب" کرد و به همه حکام اطلاع داد "که احکام صادره از دیوانخانه را حکم [او] دانسته، فوراً به موقع اجرا گذاشته، معطل نکنند و هر قدر می توانند در تقویت دیوانخانه بکوشند و از اجرای احکام آن سرباز نزنند." (۵۶)

با تمام این احوال، استبداد ساز و کار خود را داشت و به رغم تأسیس دیوانخانه و ترغیب مردم به ابراز شجاعت در دادخواهی و اظهار وجود کردن، وقتی گروهی از مردم تبریز از پذیرفتن امام جمعه جدید سرباز زدند، شاه در دستخطی به ولیعهد نوشت: "اختیار دولت و حکم دولت که

در دست مردم نیست، اختیار مردم در دست دولت است و] به هر چه حکم می کند، باید اطاعت نمایند. فضولی کردن یعنی چه، به مردم چه دخل دارد که فلان آقا امام جمعه بشود یا نشود! تعیین امام جمعه با دولت است نه به میل مردم، هر کس فضولی کند باید به دهنش زد" (۵۷) و او را "تنبیه سخت کرد که از این فضولها دست بردارد." (۵۸)

همچنین وقتی وکیل الملک، حاکم اردبیل "به واسطه ناخوشی و علت مزاجی - که به او عارض شده" (۵۹) بود - از منصب خود استعفا داد، شاه در تلگرافی به ولیعهد نوشت: "وکیل الملک غلط می کند استعفا می کند! اگر بمیرد هم باید در اردبیل حکماً بماند. دیگر از این عرضها نکند. بنا نیست که حاکم یا دولت محاجه کند. هر چه حکم شود، تکلیف او اطاعت است." (۶۰)

\* \* \*

سپهسالار تأکید می کرد و می گفت: "امنیت مافوق هر نعمتی است" و حکام ولایات، می بایست "موجب [ات] رفاه و آسودگی" مردم را فراهم کنند و "در کمال مواظبت و اهتمام، مشغول رتق و فتق امور و تأمین ولایت و آسایش رعیت" (۶۱) باشند تا همواره "مال و جان آنها محفوظ، عزت و آبرویشان برقرار و امنیت - که مافوق هر نعمتی است" - در همه جا برقرار باشد. (۶۲)

در ذیقعدة ۱۲۹۴/پاییز ۱۲۵۶، شاه، "نظم راهها و انتظام قراسوران کل راهها" را به عهده سپهسالار گذارد. (۶۳) چون مسئولیت این کارها با او بود و به اهمیت ایمنی جاده ها و پاک بودن آنها از راهزنان آگاه بود، به مأموران دولت گوشزد می کرد "امنیت طرق و شوارع به عهده حکومت و دولت است؛ از این رو اگر مالی به سرقت برود، دولت ضامن است که یا عیناً پیدا کرده، بدهد یا بعد از مدت شش ماه غرامت مسروقات را" (۶۴) به صاحب مال پرداخت کند. پس از عزل سپهسالار از وزارت جنگ و امور خارجه، دولت مسئولیت این کار را از سر خود باز کرد و آن را به عهده حکام گذارد. در تلگراف مستوفی الممالک به ایلخانی، حاکم خمسه آمده است: از "امروز - که چهارشنبه دهم شهر رجب نیلان نیل [۱۲۹۸] است - به حکم مطاع همایون کل قراسورانهای ممالک محروسه سپرده، حکام است، اگر شنیده شود که پوشی در عرض راه از احدی ببرند یا چاپار و مترددی را لخت نمایند، بی سوال و جواب، غرامت آن را از حاکم گرفته و مؤاخذه شدید هم خواهد شد." (۶۵) چنان که وقتی "چاپاری را در خاک سلطانیه دزد زد و بول و امانات" مردم را به یغما برد، شاه با تغییر برای حکمران خمسه نوشت:

"هیچ از قباحات این کار اطلاع دارید؟ مگر قراسوران ندارید؟ مگر راه شما بی صاحب است! چرا این طور غفلت از راه و نظم می کنید؟ صریح به شما می نویسم که اگر این دزدها و اموال را پیدا نکنید، اولاً مؤاخذه خواهید شد، ثانیاً اموال مردم را از شخص شما خواهم گرفت." (۶۶)

بر همین قرار شاه بی توجه به آغاز و انجام کارها برای برقراری نظم و امنیت در شهرها، دست حکام را باز گذاشت و از آنان مسئولیت خواست. برای نمونه به انوشیروان میرزا، نایب امیر نظام تبریز نوشت: "باید شهر تبریز خیلی منظم باشد و ابداً چیزی که خلاف نظم و قاعده باشد به عرض نرسد. اگر شنیده شود یک نفر هرزه و لوطی" (۶۷) در شهر

پیدا شده است، مؤاخذه شدید خواهید شد. همین حکم را بده کلانتر و کدخدایان ملاحظه کنند. در محله هر کس لوطی شنیده شود [وجود دارد]، خود آن رئیس محله و کلانتر مورد سیاست خواهند شد ... اگر از این فقرات ذره ای غفلت کنند، با خون خود بازی کرده اند." (۶۸) جالب تر آنکه ظاهراً برای جلوگیری از وقوع جرم و جنایت و بستن دست خلافکاران، به حکم شاه مقرر شد از آغاز شعبان ۱۲۹۸/تیر ۱۲۶۰، ورود سلاح گرم به کشور ممنوع گردد. حکم را مستوفی الممالک برای حکام و به شرح زیر تلگراف کرد:

"احدی مأذون نیست آلات و ادوات حربیه از قبیل تفنگ و فشنگ و باروت و غیره بی اذن دولت وارد خاک ایران نماید، باید هر زمان که از این قبیل ادوات به سرحدات وارد می شود، در سرحد توقیف کرده، مراتب را به خاک پای همایون اطلاع بدهند ... علاوه بر این، حکم صریح است که باروت در داخله مملکت خرید و فروش نشود." (۶۹)

\* \* \*

سپهسالار در عین حال که برای برقراری نظم و امنیت اجتماعی و آسودگی مردم به مجازات خلافکاران عنایت داشت، متوجه این نکته نیز بود که اگر زندگی مردم بارفاه نسبی توأم باشد و نیازهای اصلی آنان برآورده شود، از کج رویها و نابهنجاریها نیز تا حدود زیادی کاسته می شود. برای همین به مهم ترین خوراک اغلب ایرانیان، یعنی نان توجه ویژه داشت و یکی از کارهای مهم او، سر و سامان دادن به وضع نان شهرها بود.

معمولاً در خشکالیهای ادواری و مواقع کمیابی و گرانی نان، حاکمان ولایت بدون توجه به علل قحطی و گرانی، به گرفتن و بستن نانوایان بسنده می کردند و گاه گوش و بینی آنها را می بریدند تا عبرت دیگران شوند. (۷۰)

در این مواقع سپهسالار راه و روشی دیگر داشت. شیوة او در برخورد با مشکل نان از تلگرافش در بیست و ششم جمادی الثانی ۱۲۹۶، به ولیعهد درباره "اغتشاشی که در نان شهر و کمیابی غله" پیش آمده بود، آشکار است. او برای "حفظ عمل نان و رفع وحشتی که در خاطرها متصور" شده بود، در وهله اول مقرر کرد هیچکس "به خارجه ... غله حمل" نکند و سپس با صلاحدید شاه به ولیعهد سفارش کرد "پنج هزار خروار گندم از جنس هذه السنة [۱۲۹۵] را [به طور ذخیره در انبار شهر نگاه دارد] (۷۱) و به مرور نیاز مردم را از آن برآورده کند. بار دیگر "موافق اخباری که از موقع مطمئن به رسیده" بود، وضع نان در ارومیه چنان آشفته شده بود که سپهسالار می گفت: "به حالت ارومیه و اهل آن باید گریست [زیرا] گندم خرواری هیجده تومان" بود و آن هم نایاب! با این همه احمد میرزا معین الدوله، حاکم ارومیه "یک هزار و پانصد خروار [گندم] انبار کرده" بود و به همان بهای خرواری هیجده تومان نیز نمی فروخت. در نتیجه "مردهای صاحب اولاد و احفاد از شدت سختی زهر می خور[د] اند و مادرهای مرضعه، اولاد را تلف" می کردند.

در این حال که سپهسالار از گسترش قحطی و نایابی نان باخبر شده بود، از ولیعهد بازخواست کرد و برای او نوشت: "اگر حالت ولایت و مردم این است، چگونه حضرت والا مرقوم می فرمایند اوضاع نان ارو



به خوبی است و در صورت وقوع این امسایل، ملازمان حضرت والا چرا از اعلام این مسئله غفلت فرموده اند و اطلاع نداده اند که چاره ای شده باشد و حضرت والا چاره و علاجی فرموده باشند. البته ولیمهد نیز به گفته خویش "در خصوص سختی اهالی ارومیه از بابت قحط و غلا ... بی خیر نبود و از "تدارک این کار غفلت" نکرده و در فکر "آسودگی بندگان خدا - که ودیعه سایه خدا هستند" - بود و می کوشید "با تدابیر نافع و ملاحظه اطراف کار، عمل" نان را سر و سامان دهد. با این حال چون گرسنگی مردم شدت یافته بود، به توصیه سپهسالار، لازم بود ولیمهد دستور دهد "قوراً انبار معین الدوله را باز کرده و به قیمت عادلانه به مردم بفروشند و جان مردم را بخرند." (۷۲)

ظاهراً تأکید و پیگیری سپهسالار در اصلاح وضع نان، باعث شده بود حاکم هر ولایت موظف شود "قرار درستی در امر فراوانی و قاعده فروختن نان داده" و هر تدبیری که لازم می دید "به کار برد که از زندگی مردم سخت نشود." (۷۳)

پس از سپهسالار، مستوفی الممالک نیز درباره گرانی و کمیابی نان و گوشت (۷۴) بدون صدور فرمان بگیر و ببند چوبداران و قصابان، به راههای دیگری متوسل شد. از جمله در چهاردهم رمضان ۱۲۹۸ که در تبریز گوشت کم شده بود - اصلاح کار را در همکاری "تجار و ریش سفیدان شهر" با حکومت دید که همگی "حاضر شوند و قراری که لازم است بدهند که گوشت زیاد و فراوان باشد." (۷۵)

\* \* \*

از کارهای سپهسالار برای تأمین آسایش و تندرستی مردم، یکی هم تشکیل مجلسی بود برای رسیدگی به کار پزشکان و صدور تصدیق طبابت برای آنان. ریاست این مجلس را وزیر علوم، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه به عهده داشت. در این مجلس، آگاهی و مهارت طبیبان آزمایش می شد و برای پزشکان شایسته اجازه نامه ای به مهر اعتضادالسلطنه صادر می شد و هر طبیبی با داشتن آن می توانست بیماران را معالجه کند. (۷۶)

وقتی "موافق روزنامه" به سپهسالار خبر رسید شخصی به نام علی افندی در همدان به فعالیت پرداخته و خود را "حکیم باشی و معالج" معرفی و "محکمه باز کرده و ادعاهای گزاف نموده، از خود ادویه می دهد و در مجالس دعاوی واهی می کند"، به ذوالریاستین حاکم همدان نوشت: "به مقتضای قانون مجلس حافظ الصحة، چنین شخص غیر معرفی نمی تواند به طبابت اقدام کند. [بنابراین] هر کس هست و از هر جا آمده، به مجرد وصول تلگراف اول صفحه ای که درب منزل خودش چسباند غدغن کنید، بردارند و محکمه اش را هم ببندید، به تهران بیاید، معرفی خود را بکند، اجازه بگیرد و مشغول معالجه شود." (۷۷)

توجه سپهسالار به سلامتی و بهداشت مردم، از سنتهای نیکویی بود که بعداً نیز به صورت های مختلف ادامه یافت و در پاره ای مواقع آثار خوبی هم برجای گذاشت. مثلاً برای پیشگیری از بروز بیماریهای ساری در کشور در موسم حج سال ۱۳۰۲، "زیارت مکه معظمه و عتبات عالیات به واسطه ناخوشی در آن صفحات موقوف" شد و تمهیداتی در نظر گرفته شد تا "احدی به خیال مسافرت آن صفحات نیفتد." (۷۸)

سپهسالار، همه ایرانیان را در برابر قانون یکسان می دید و "شمول

عاطفت ملوکانه را" به زعم پاره ای مخالفها و مقاومتها به همه اقلیتهای مذهبی تعمیم می داد. در تلگرافی به مسعود میرزا ظل السلطان حکمران اصفهان و مضافات، از "رافت شاملة عام اعلیحضرت ... - که [به گفته او] با عدالت کامله امتزاجی کلی" داشت - سخن به میان آورد و اظهار کرد:

"محض تفضل و ترحم به حال طایفه و جماعت ارامنه اصفهان به دستخط جهان مطاع، امر و مقرر فرموده اند که جماعت ارامنه خیلی آسوده و آزاد باشند." (۷۹)

اینکه چرا سپهسالار وزیر جنگ و وزیر امور خارجه درباره رعایت حقوق اقلیتهای مذهبی مداخله می کرد، لابد امور مربوط به اهل کتاب در حیطه سیاست خارجی کشور می گنجید و تقریباً با یهود و نصارا مانند اتباع بیگانه رفتار می شد. (۸۰)

پس از سپهسالار نیز ناصرالملک وزیر امور خارجه، در نزاع مسلمانان و یهودیان مداخله کرد و دفاع از حقوق یهودیان را به عهده گرفت. (۸۱)

در سفر اول شاه به فرنگستان نیز وقتی روچلید، سرمایه دار اروپایی در پاریس به حضور وی آمد و ضمن سخنان خود "از یهود ایران [و این] که باید آسوده باشند" سخن به میان آورد، شاه "به او حالی کرد" که وی حامی "جمع ملل خارجه - که در ایران هستند" - می باشد. (۸۲)

ناصرالدین شاه در پاره ای آداب و مناسک مذهبی از جمله روضه خوانی و تعزیه داری تعصب می ورزید و حاضر به گذشت نبود. (۸۳) اما درباره ایرانیان اهل کتاب همچون اصلاحگری نواندیش اهل تساهل و تسامح بود. کما اینکه وقتی در جمادی الثانی ۱۲۹۹، "از نهاوند جزو روزنامجات تلگرافی به عرض حضور همایونی رسید که جماعت یهود از تعدیات نایب الحکومه عارضند و در تلگرافخانه آمده، فریاد می نمایند." شاه دستور داد "از روی حقانیت رسیدگی کرده، نایب الحکومه را از این قبیل تعدیات ممنوع" دارند. (۸۴)

در رجب ۱۳۰۱، نیز در همدان شبی یهودیها "عروسی داشتند" و چون به گفته حسینقلی میرزا شریف الملک حاکم همدان "زیاده تجری کردند ... ، دو نفر سید در مقام منع در همسایگی برآمده، ساز آنها را بشکنند." در این حال یهودیها نیز "به سید تعدی نمودند. مستحفظ محله مطلع شده، در مقام منع برآمد." پس از آن شماری از مسلمانان گردهم آمدند و به خانه ملا عبدالله و واعظ قزوینی، دو تن از علمای همدان رفتند و "شکایت از یهود نمودند." بنابر گزارشهای رسیده به تهران در پاسخ به شکایت مسلمانان، "به حکم جناب ملا عبدالله و واعظ قزوینی خانه یهودی را غارت کردند" و در آن میان "طفلی مقتول شد." این ماجرا نزدیک بود به فتنه بزرگی تبدیل شود که سرانجام در سیزدهم رجب به حکم مستوفی الممالک، حسینقلی میرزا موظف شد ملا عبدالله را به تهران بفرستد و واعظ قزوینی را به قزوین. (۸۵)

سپهسالار، اعتقادات دینی مسلمانان سنی مذهب را محترم می شمرد و می کوشید با وضع قانون از بروز اختلاف میان ایرانیان شیعه و سنی جلوگیری کند. در ششم ربیع الاول ۱۲۹۵، به شعاع الدوله حاکم تبریز نوشت: "در تبریز و همه ولایات آذربایجان غدغن آکید نمایند در نهم این ماه [روز کشته شدن عمر خلیفه دوم]، به بعضی حرکات - که در

نظرها ناپسند می نماید - اقدام نکنند. (۸۶)

چند سال بعد مستوفی الممالک نیز از مرتبه صدراعظمی در حکمی به همه حاکمان گوشزد کرد: "در نهم ربیع الاول جهال را از عید [...] که هیچ حاصلی به دین و مذهب ندارد و بلکه تولید اسباب عداوت فی مابین شیعه و سنی می کند - متروک دارند که در خلاء و ملاء احدی آتشبازی نکنند و رسوم قدیمی را متروک بدارند." (۸۷)

در این باره تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به حاکم گیلان، به عبدالله خان والی، تندتر است و نشانه هایی از چگونگی انجام دادن مراسم نهم ربیع الاول در آن ایام بردارد. "حسب الامر قدر قدر جهان مطاع ...، مقرر است که باید طوری مراقب باشید و مواظبت نمائید که در شب نهم ماه ربیع الاول و یا شبهای پس و پیش آن صدایی از هیچ خانه برنیاید و اجامر و اوباش، حتی اطفال به حرکتی اقدام نمایند و اگر صدای ترقه ای بلند شود و یا حرکتی ناشی شود، قطعاً در خاک پای مبارک مسئول خواهید بود." (۸۸)

سپهسالار، برای برپایی نظم و امنیت چه در دوران صدراعظمی و چه در روزگار سپهسالاری بجز صدور حکم و فرمان و امر و نهی به حاکمان و توبیخ زبردستان، شیوه های دیگری نیز به کار می گرفت که یکی از آنها توجه خاص و دقت فراوان در گماشتن اشخاص به کارهای مهم دیوانی و نظامی بود و دیگر باز گذاشتن راهی برای دادخواهی ستمدیدگان و پیگیری احوال آنان، چنان که در آذربایجان به سبب حسن مراقبت او، اوضاع نسبتاً خوب و مردم امیدوار شده بودند؛ زیرا ولیعهد، صاحب درب خانه شده بود و مردم می توانستند عریضه های خود را از آن راه به ولیعهد برسانند و او نیز به رسم زمانه یکشنبه ها را بارعام داده بود و هر کس می توانست شکایت و درخواست خود را بی بیم و هراس مطرح کند. در این میان ولیعهد نیز خوشحال بود که به عریض مردم رسیدگی می کند و سبب آسودگی آنها می شود. (۸۹)

اما توجه خاص سپهسالار در عزل و نصب افراد به کارهای خطیر در هنگامی بود که حکومت ولایات با شاهزادگان بود و صاحب منصبان و کارگزاران عالی رتبه، اغلب با تقدیم پیشکش به شاه به مشاغل مهم دست می یافتند و صاحب مال و جاه می شدند. سپهسالار بر خلاف رسم معمول، در گماردن کارگزاران "به مراتب کاردانی" و شایستگی آنان نظر داشت، او حتی اگر شایستگی درخوری در نزدیکان خود نمی دید، شغل و منصب مهمی به آنان واگذار نمی کرد و در برابر درخواست آنان ایستادگی می کرد. وقتی پسرعمویش تقاضای منصبی نظامی کرد، به سبب آنکه صلاحیت احراز آن مقام را در وی نمی دید، بانصد تومان از مال خود به او بخشید تا راضی شود و از آن درخواست درگذرد. (۹۰)

با وجود این وقتی کسی را به کاری می گمارد و بعد آشکار می شد که وی وظیفه خود را بخوبی انجام نداده است، در وهله اول می کوشید با تذکر و تهدید و تنبیه او را متوجه تکلیف و مسئولیت شغلی اش کند و در نهایت وی را از کار برکنار کند. در تلگرافی به محمدآقا سرتیپ خزانه دار نظام آذربایجان نوشت:

"حقیقت این است که حسن ظن من به مراتب کاردانی شما زیاد بر این بود که در این مدت مشاهده نمودم؛ به آن طور که لازم بود مراقبت نکردید. حقوق نوکر به تأخیر افتاد ... با اینکه مکرر

به شما تأکید شد ... لهذا در هذه السنة [۱۲۹۵] خزانه داری نظام

را به حاجی رجبعلی خان سرتیپ واگذار نمودم ... (۹۱)

وقتی دیگر به سرتیپ توپخانه نوشت:

"هرگاه تنخواه فوج افشار را ... نفرستادی، خود را از سرتیپی و

ریاست توپخانه آذربایجان معزول بدان." (۹۲)

در تلگراف دیگری به اقبال الدوله رئیس قشون آذربایجان و

مؤیدالملک لشکرنویس آن قشون نوشت:

"فوج ایلات قراچه داغ را خواسته بودم از قراری که می شنوم

حالت آنها خوب نیست. به این معنی که در این مدت از یک

طرف حق آنها را نرسانیده اند و از طرف دیگر صاحب منصبان

کل و جزء تعدیاتی درباره آنها نموده اند و نوکر را بی پا کرده اند.

بر پدر همچو صاحب منصب کل و جزء لعنت، روی شما هم

سفید! خوب نوکر و قشون به جهت من نگاه داشته اید و البته

توقع تمجید و تحسین و آفرین هم دارید!" (۹۳)

یک بار هم به محمود خان سرهنگ توپخانه نوشت:

"مصرف تو چیست و مثل تو سرهنگ که نتواند صد نفر توپچی را

به قاعده و نظم راه ببرد، چه ثمر و فایده ای به حالت دولت دارد؟

معنی سرهنگی نه همین موجب گزاف از دولت گرفتن است ...

پس از این هرگاه یک نفر شکایت حساسی از توپچی بکند، معزول

خواهی شد. خیلی مراقب باش غفلت و مسامحه را موقوف

کن." (۹۴)

سپهسالار، چگونگی پرداخت مواجب سپاهیان را منظم و قانونمند

کرد و بعداً نیز رفتارش سرمشق شد و به موجب حکم شاه مقرر گردید

"حقوق نوکر در محل [که] پرداخت می شود، باید فوج فوج و دسته به

دسته و طایفه به طایفه کتابچه مخصوص داشته باشند و فرداً فرد نایبان

و صاحب منصبان زیر اسم خود را مهر نمایند.

صاحب منصب کل و لشکرنویس آخر کتابچه را نوشته، مهر نمایند

و خود حاکم بنویسد "این حقوق به اطلاع او پرداخته شده است." (۹۵)

سپهسالار، افزون بر رسیدگی به "عریض، دعاوی و تظلمات"

سربازان، به بهداشت و درمان آنان نیز توجه داشت و برای هر فوج پزشک

مخصوص می فرستاد. (۹۶) با این همه از کارهای ناشایست و تعدیهای

گاه به گاه آنان به مردم عادی، نمی گذشت و با متجاوز بشدت برخورد

می کرد. وقتی شنید سربازی در میانج "یک طفل را از خمهای منکر زده"،

به حاکم تبریز نوشت: "خیلی حیف است که با این حرکات اعمال و

زحمات خودتان را ضایع نمائید." سپس به اقبال الدوله رئیس قشون

آذربایجان اظهار کرد: "آفرین بر تو و نظم نوکرداری تو!" در پایان تهدید

کرد و گفت: "به حق خدا اگر این سرباز را پیدا نکرده و خیلی زود اطلاع

نداده، هم شما [شعاع الدوله حاکم تبریز] و هم اقبال الدوله بد خواهید

دید." (۹۷)

همچنین وقتی "از قرار اخبار روزنامه تلگرافی میانج" مطلع شد

در نزاعی میان "اسماعیل نام سرباز و مراد نام با عبدالله"، آنان "زخمی بر

عبدالله زدند و او را کشتند، به ولیعهد تلگراف کرد و گفت: "لژوما عرض

می کند مقرر فرمائید ضاربین را بگیرند، به طوری که مقتضی عدالت و

حکومت حضرت والا و میزان شرع مطاع است، احقاق حق فرمائید." (۹۸)

ماجرای خلافتکاری سربازان و دست درازی آنان به مردم چنان بود که پس از سهسالار، کامران میرزا وزیر جنگ نیز به آن توجه خاص داشت و با سربازان خلافتکار بشدت برخورد می کرد. (۹۹)

سهسالار، دولتمردی قانونگرا بود و می گفت: نوکران دولت باید هنگام کار کردن "در نکات دقت کنند و حدود را بدانند"، بویژه "نوکر نظامی که باید در رعایت قانون بیش تر مطیع باشد. اگر غیر از این ظاهر شود، معلوم می شود از قانون بی اطلاع است." (۱۰۰) او می خواست حدود اختیار و مسئولیت هر کس معلوم باشد. "مداخله غیر در کار" دیگری را نمی پسندید و می گفت نوکر "با عرضه و با نظم و قاعده دان و معقول" (۱۰۱) می تواند کار دولت را بخوبی به انجام برساند.

سهسالار، هرگاه از عملکرد کارگزاران دولت خشنود می شد، به تشویق و تأیید آنها می پرداخت و به گفته خودش قدر هیچکس را نادیده نمی گرفت.

به صاحب منصبان و کارگزارانی که "به درستکاری و صداقت" شان ایمان داشت و می دانست در ازای "مواجبی که از دولت می گیرند" کار می کنند، احترام می گذاشت و از "مراتب مراقبتهای" آنان "بسیار مشعوف و مسرور" می شد و به ایشان گوشزد می کرد: "همین قدر بدانید که حق هیچکس در نزد من مجهول نمی ماند." (۱۰۲)

وقتی مطمئن شد حاکم تبریز لطف الله میرزا شجاع الدوله "در حفظ امنیت و رسیدگی به کارها کمال مواظبت و مجاهده" را به کار برده است، او را تشویق کرد (۱۰۳) و از شاه برایش "یک توپ سرداری از ملابس خاصه با فرمان" (۱۰۴) گرفت و به او نوشت:

"از مراتب مراقبتهای شما بسیار مسرورم ... بسیار خوب رفتار نموده، از مراقبت فرو گذاشت نکرده و خلافی هم از احدی به ظهور نرسیده، الا این مسئله سرقت امانات؛ آن را هم به این مراقبتی که دارید، خیلی اطمینان دارم که زود پیدا کنید و خاطر مرا از این فقره آسوده سازید."

در همان تعلیقه ای که در آغاز صدراعظمی خود به حکام ولایات نوشت، به آنان یادآوری کرد "که دولت از مال حلال خود و از عین مالیات، به رسم موجب و استصوابی و غیره به قدری که گذران شما با آبرو بشود، مرحمت فرمود است. علاوه بر این [محض تفضل و وسعت معیشت راه حلالی نیز - که موجب آبادی ولایت است - برای شما معین فرموده اند که هر قدر کفایت و هنر دارید بر تحصیل منفعت و زیادی ثروت خود بیفزایید (۱۰۵) و ثانی آبادی خالصجات (۱۰۶) و دایر کردن معادن و احداث قنوات جدید در زمین بلامالک ولایت قسمت حکومت خود است. هر قدر کفایت دارید در این امور به کار برده، به ثروت خود بیفزایید و دیگر دولت ضامن اینکه شما میل دارید چهار دست براق تیپ طلا داشته باشید یا در مجلس شما قاب و قدح صورتی چیده شود یا فوراً چند پارچه ملک ششدانگ ابداع نمایند (۱۰۷) یا تجملات دیگر جهت خودتان درست کنید، نیست. اگر به همان موجب و استصوابی مرحمتی قناعت دارید و طمع و تعدی را می توانید از خودتان دور نمایید، نعم المطلوب والا اصلح در امور، خلع خودتان از حکومت است؛ زیرا که گرفتار خواهید شد و بد هم گرفتار می شوید." (۱۰۸) همین معناراً بعدها مجدداً و این بار به امین لشکر آذربایجان گوشزد کرد که چون همه نوکران

"صاحب مرسوم و مواجب هستند، پس هیچکس حق ندارد دیناری به هیچ اسم و رسم مطالبه کند." (۱۰۹)

اما آنچه به زور سرنیزه از رعایا گرفته می شد، بیش تر تابع نظر حکام بود و در مواردی به ویژگیهای اقلیمی مناطق مختلف و آداب و رسوم مردم شهری و روستایی مربوط بود. در این میان جریمه، یکی از مهم ترین منابع مالی و تأمین "مداخل" حکام بود و در همه جا از آن بهره برداری می شد.

پس از عزل سهسالار از صدراعظمی، جریمه گرفتن دوباره بتدریج مرسوم شد و پس از برکناری او از وزارت جنگ و وزارت خارجه در همه جا شایع گردید و اعتراض همگان را برانگیخت. شاه - که گرایش کلی به اصلاحات داشت و بخصوص از دگرگونیهای اصلاحی ای که سبب استواری و ماندگاری حکومتش می شد بشدت پشتیبانی می کرد - در آخر شعبان ۱۲۹۸، طی فرمانی "در نهایت تأکید" دستور داد "که لفظ جریمه از میان حکام باید بکلی متروک باشد. بعد از این اگر به عرض رسد هریک از حکام مرتکب اخذ جریمه شده باشند، مستوجب مؤاخذه شدید خواهند شد. هر کس خلاف و تقصیری داشته باشد، تنبیه نمایند و اگر خلاف عمده باشد، نگاه داشته، به عرض برسانید حکم آن می شود." (۱۱۰)

اما جریمه، فقط یکی از راههای کسب درآمد و اخذ مداخل بود. در ۱۲۹۶ مستوفی الممالک به ذوالریاستین حاکم همدان نوشت:

"به خاک پای همایون معروض افتاد که صنف ساغرچی در بست آمده، شکایت دارند که سی تومان اضافه جمع از آنها گرفته شده است و باز مباشر به آنها تندی می کند ... چرا باید علاوه از مالیات از آنها گرفته باشند؟ هر قدر اضافه گرفته شده است استرداد کنید." (۱۱۱)

در آغاز سال ۱۲۹۹/زمستان ۱۲۶۰، "رعایای روستایی در زنجان، عریضه شکایت و تظلم" دادند که ایلخانی "با جمعیت زیاد به قریه مزبوره رفته و به اسامی مختلفه از آنها پیشکش و تعارف گرفته [است]؛ بعلاوه اینکه هر شب شش تومان خرج از آن می گرفتند و تومانی هفت هزار به اسم پیشکش حکومت و تعارف و خدمتانه مأمور گرفته اند." (۱۱۲)

نمونه های دیگری از منابع مالی حکام را مستوفی الممالک در تلگرافی خواندنی به عزالدوله برشمرده و نوشته است:

"از قراری که در خاک پای همایون - روحنا فداء - عرض شد، در شیهای چراغان [ای] که امیرزاده را به بازار محض گردش فرستاده اید، حالا هشتاد تومان پول تشریفات مطالبه از مردم می شود. فراشان حکومت، شخص سبزیکاری را گرفته اند که تو در یعقوب شاه قماربازی کرده ای! سه تومان و پنج هزار از او گرفته اند. شیرمحمد بقال را گرفته اند که تو برف به خانه همسایه ریخته ای! هیجده هزار گرفته مرخص کرده اند." (۱۱۳)

در تلگراف دیگری از صدراعظم (مستوفی الممالک) به یحیی میرزا حاکم ملایر آمده است: "مباشترین جزو و اجزای حکومت، از دهات خالصه و اربابی همزم مطالبه می کنند، غدغن کنید این کار را موقوف نمایند." (۱۱۴)

مستوفی الممالک در تلگرافی به عزالدوله، سخنان شاه را برای او

بازگو کرد و از جمله اظهار نمود:

آقا جان ... حکومت باید بقاعده باشد و عدل داشته باشد وقتی که مالیات حواله می دهید، علاوه بر مالیات قلق و تعارف و خدمتانه نگیرید و نخواهید. وقتی که لازم باشد یک نفر را چوب بزنید و تنبیه کنید، به همان چوب و حبس و تنبیه کفایت و قناعت کنید. دیگر فراش و محصل، یک تومان دو تومان [و] سه تومان خدمتانه نگیرد. مقصر [را] همان چوب و تنبیه و حبس کفایت حالش می کند. خدمتانه فراش، زیادی است و آن را [موقوف کنید ... البته] اگر این رسومات را ترک نمایند کار حکومت شما عیب نخواهد کرد. (۱۱۵)

افزون بر خدمتانه فراشان، حاکمان ولایات نیز مبلغی به عنوان فراش باشیگری از رعایا می گرفتند که درباره آن نیز شاه فرمان داد: هیچ یک از حکام در ولایت خود نباید به اسم فراش باشیگری از رعایا چیزی بگیرند. (۱۱۶)

اتخاذی حکام ولایات، منحصر به همین چند مورد نبود و بهانه های مختلفی برای این کار وجود داشت. از جالب ترین بهانه های این قوم برای سرکشیه کردن رعایا، در ماجرای سرشماری عمومی به وقوع پیوست که آزمندی آنان سبب شد این کار مفید بدرستی انجام نگیرد و اجرای آن به مدت چند سال بکلی کنار گذاشته شود. در بیست و هفتم شعبان ۱۲۹۵ پنجم شهریور ۱۲۵۷، به فرمان شاه "صورت نفوس ولایات و ابنیه و محالات از هر ولایت خواسته شد. (۱۱۷)

این فرمان بار دیگر در هشتم جمادی الاول ۱۳۰۰/سی ام اسفند ۱۲۶۱ با طول و تفصیل بیش تری به همه حاکمان ابلاغ شد و مقرر گردید "که خانوار و عده نفوس شهر و دهات و بلوکات را از روی تحقیق بجز (= جزء جزء) معین نمایند و تشخیص بدهند که هر ولایت چند قصبه و بلوک دارد و در هر بلوک چند قریه دارد و در هر قریه چند خانوار و هر خانواری چند نفر؛ کذالک ایلات هر محل را به اسم و رسم و خانوار و تعداد نفوس معین کنند و بیلاق و قشلاق آنها را هم در جزو بنویسند و ضمناً این فقره را هم باید مشخص کنند که در هر قریه و بلوک و در هر ایل چند نفر مرد قابل سواری و شکاری و میرشکاری دارد؛ آنها را هم باید از روی دقت کامل غدغن نمایند. از حالا الی سه ماه از سال قوی ثیل گذشته بجزو معین نموده، کتابچه مبسوطی از روی حقیقت بنویسید و ارسال دارالخلافه نمایند که به عرض برسد."

چیرگی استبداد دیرپا و نهادینه شدن آن در جامعه و دست درازی همیشگی حاکمان طمعکار به مال و ثروت مردم، باعث شده بود ایرانیان پنهانکاری در بیش تر امور را پیشه خود کنند و بخصوص از آشکار کردن دارایی خود، دوری نمایند. این خصیلت اجتماعی، مانع از پیشرفت کار سرشماری شده بود و قسمت اخیر فرمان هشتم جمادی الاول - که خواهان مشخص کردن تعداد سوارکاران و شکارچیان شده بود - بی تردید بر هراس مردم می افزود و آنان را از پاسخگویی درست به مأموران دولت بازمی داشت. برای همین شاه تضمین داده بود که در کار سرشماری "چیزی که اسباب خیال و توهمات بشود، ابتدا متصور نیست" و سرشماری "از بابت این است که در [هر] دولتی این کار معمول و مرسوم است که استحضار از مردم مملکت و محل سکونت و اقامت آنها دارند؛

در دولت علیه ایران هم حسب الامر باید این عمل مرسوم و دایر شود. چیزی نیست که اسباب وحشت و خیالات باشد. (۱۱۸)

ظاهراً مردم تضمین شاه را پذیرفتند و کار سرشماری آغاز شد. یک سال بعد معلوم شد که در ملایر "از بابت تعداد نفوس ... از هر دهی مأمورین وجهی" گرفته اند. البته فرمان صدراعظم این بود "که این بهانه اسباب اخذ مداخل از مردم بیچاره نشود. (۱۱۹) پیگیری مستوفی الممالک، باعث شد یحیی میرزا حاکم ملایر به تکاپو افتد و در پاسخ مشخص کند "از بعضی دهات، دهی یک هزار الی دو هزار [از یک تا دو ریال] دریافت کرده اند به عنوان کرایه مال". به گفته یحیی میرزا - که "به تحقیق رسیدگی" کرده بود - "کلیتاً در تمام ملایر سی [و] سه تومان [و] کسری مأمورین دریافت کرده بودند، تمام را مسترد داشته، به تحویلدار مالیاتی داده که به کدخدایان هر آبادی رد نموده، قبض محل بگیرد و مرتکبین را هم تنبیه و مواخذه نموده." یحیی میرزا - که پس از عزالدوله به حکومت ملایر رسیده بود - در همین پاسخ تأکید کرد: "کم ترین چاکر کمال مواظبت را دارد در ترک بعضی عاداتها و رسومات که اجزای حکومت سابق داشته اند."

اتخاذی از رعایا منحصر به ملایر نبود و تقریباً در همه جا مأموران دولت چنین مداخلی داشتند. حکم شدید شاه در دوم ذیحجه ۱۳۰۱، سبب شد پولهای گرفته شده به صاحبان آنها پس داده شود و قبض وصول آنها نیز به تصدیق عالمان و ریش سفیدان هر منطقه برسد (۱۲۰) و به این ترتیب، کار سرشماری بخوبی پایان گیرد و موارد آن بیش تر شود؛ چنان که شش سال بعد در نوزدهم جمادی الاخر ۱۳۰۷/بیست و دوم بهمن ۱۲۶۸، میرزا علی اصغر خان امین السلطان، صدراعظم شاه به احتشام السلطنه حاکم زنجان نوشت: "شهر زنجان و مساحت اطراف و جمعیت آن و قصبات خمسه و مراتع و ایلات و نفوس و سوار و کوهها و معادن و رودخانه ها و قوای خمسه را به ترتیب حروف تهجی نوشته، ارسال دارد به عرض خاک پای مبارک برسد. (۱۲۱)

صرف نظر از ستمگیریها و آزمندیهای حاکمان و والیان، ناصرالدین شاه در رأس نظامی قرار داشت که در آن، مردمان همه رعایای شاه بودند و می بایست هزینه های کمرشکن دربار، حرمسرا و سفرهای پی در پی او را به اینجا و آنجا تأمین می کردند.

این بود که ناصرالدین شاه برای تهیه آن مخارج هنگفت، به اسم و رسمهای گوناگون از حکام ولایات مال و خواسته می خواست و آنان نیز مطالبات شاه را خواسته یا ناخواسته از مردم می گرفتند. در جدول صفحه بعد مقداری از آنچه همه ساله به صورت نقد و جنس از شهرهایی چند به دربار اعظم سرازیر می شد، آمده است که شمه ای از نیازها و هزینه های دربار را دربردارد. (۱۲۲)

باری اگر علت اصلی کندی فرایند اصلاحات در دولتهای مشروطه، استبداد نباشد، بی تردید یکی از علل عمده ناکامی این دولتها، همان خودکامگی متمرکزی بود که توزیع قدرت را بر نمی تافت و به آسانی به آن تن نمی داد. با وجود این، طی همین یکصد و پنجاه سال تاریخ پرفراز و خیز، به رغم ناپایداری دولتها و آمد و شد آنان، مردم ایران راه خود را یافتند و برای دستیابی به استقلال، آزادی و آرمانهای بلند خود، از تلاش باز نماندند و برضد استبداد شوریدند و با برپایی انقلاب اسلامی به حرکت آهسته ولی پیوسته خویش همچنان ادامه دادند.

مقدار	شرح	محل	تاریخ
۱۰۰ تومان	پیشکش عید نوروز	همدان	۲۳ ربیع الثانی ۱۲۹۶
۲۰۰ تومان	پیشکش عید مولود همایون [تولد شاه]	بروجرد و یزد	۳ جمادی الاول ۱۲۹۶
۶۰ تومان	خلعت بها	اصفهان	۲۱ جمادی الثانی ۱۲۹۶
۳۵۰۰ تومان	صرف جیب	اصفهان	۳ رجب ۱۲۹۶
	گزیدمشک بسیار خوب اعلا	اصفهان	۱۱ ذیحجه ۱۲۹۶
۱۰۰ تومان	پیشکش عید مولود همایون	ملایر	۲۲ ربیع الاول ۱۲۹۷
ده قطعه، ده قوطی، ده قطعه، صد قطعه	ماهی آزاد، خاویار، قرقاول، تیهو	رشت	۲۱ محرم ۱۲۹۸
یک خروار	زنبق سفید رشتی برای باغ عشرت آباد	رشت	۱۲ جمادی الثانی ۱۲۹۸
۱۰۰۰ تومان	خلعت بها	تبریز	۱۹ رجب ۱۲۹۸
	پیاز زنبق رشتی به جهت باغات همایون و باغات کامرانیه	رشت	۷ ذیقعدة ۱۲۹۸
	پرده نارنجستان مبارکه باغ همایون سه طاقه پرده ماهوت گلدوزی	رشت	۷ ذیقعدة ۱۲۹۸
۱۰۰ تومان	رسوم مهر	رشت	۲۰ محرم ۱۲۹۹
	خرما و لیمو و پرتقال از باغ قصر شیرین <sup>۱۳۳</sup>	کرمانشاهان	۱۰ ربیع الاول ۱۳۰۲
	انار بسیار خوب طارمی	قزوین	۵ صفر ۱۳۰۵
۵۰۰ اصله	نهال سیب خیلی ممتاز	زنجان	۷ ربیع الثانی ۱۳۰۵
۱۵۰۰ تومان		مساکو، تیمور پاشانخان	۱۰ شعبان ۱۳۰۶
	تهیه یورسات بدون عذر	زنجان	۱۱ ذیقعدة ۱۳۰۶
۱۵۰ تومان	مولود مسعود همایون	زنجان	۳ صفر ۱۳۰۷
۴۰۰ تومان	خلعت بها	خمسه	۱۹ ربیع الثانی ۱۳۰۷

## «اسناد پیوست»

### سند شماره ۱

#### [دستور ساختن مسجد برای شیعیان]

تهران به کرمانشاه، ۱۱ رمضان ۱۲۹۶، تلگراف نمرة ۱۱  
به نواب اشرف والا حسام السلطنه - زیداجلاله از قراری که به عرض خاک پای همایون رسید، در سندج مسجد مخصوصی  
برای متشیعین نیست و در کاروانسرا و مکان غیر مناسب برای نماز اجتماع می شود. فرمایش همایون مقرر است که سرکار والا  
مسجدی برای شیعه بنا نمایند یا غدغن فرمایند تجار و متمولین، اقدام به این امر خیر نمایند.

مستوفی الممالک، ۱۱ شهر رمضان

### سند شماره ۲

#### [پاسخ سپهسالار به شاه]

انزلی به تهران، ۱۶ جمادی الاول ۱۲۹۸، جواب تلگراف نمرة ۲۴  
به عرض خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداء - در کمال عبودیت و خاکساری می رساند،  
زیارت دستخط مبارک تلگرافی همایونی، نه آنقدر موجب افتخار و امیدواری این غلام خانه زاد گردید که [از] هزار، یک شکر  
او را توأم در این عریضه عبودیت فریضه تلگراف عرضه دارم. لکن این مقدار را عرضه می دارم که بحمدالله قدر مراحم و  
عظمت همایونی - روحنا فداء - را دانسته و می دانم و همیشه در کمال صدق و راستی مشغول خدمات همایونی بوده ام و خواهم  
بود و در جمیع موارد، مراحم و توجهات شاهنشاهی را به این عبد ذلیل بی مقدار را از خطرات بزرگ نجات داده است و باز بعد  
از فضل خداوند در دنیا، امید و ملجأ و پناهی بجز ذات مقدس همایونی - روحنا فداء - نداشته و نخواهم داشت. چون این غلام  
مادام العمر از طریق مستقیمه صدق و راستی و عشق در خدمات همایونی جدا نخواهم شد و هیچ سد و واردات، فدوی را از این  
عقیده راسخه منصرف نمی تواند نمود، امیدوارم که مرحمت و توجه باطنی ملوکانه - روحنا فداء - درباره این غلام کماکان باقی  
و از هر قسم شبهات مصون و محفوظ نماید... از کمال مرحمت همایونی - روحنا فداء - نسبت به این غلام اطمینان مرحمت  
فرمودید، اگر نه این اطمینان از مرحمت همایونی - روحنا فداء - نمی داشتم، قدمی نمی توانستم برداشتم و دقیقه ای زنده نمی توانستم  
ماند. خداوند انشاء الله این مرحمت را به جهت این غلام بی مقدار دائمی و ابدی برقرار فرماید و جان و مال این بنده ذلیل را به  
تصدق خاک پای مبارک نماید...

امر الاقدس الاعلی مطاع، غلام خانه زاد حسین، ۱۶ جمادی الاول

### سند شماره ۳

#### [حفظ حرمت ایرانیان]

از تهران به تبریز، ۱۲ شوال ۱۲۹۸، تلگراف نمرة ۳۵  
مقرب الخاقان امین الوزاره، از قرار اظهار جناب امین الملک، بعضی از تبعه دولت علیه ایران بدون تذکره از سرحدات  
گذشته، به خاک عثمانی می روند و به این جهت حفظ احترام آنها به عمل نمی آید. نهایت مراقبت را نموده که از سرحدات بدون  
تذکره احدی نگذرد و تذکره - که داده می شود - تذکره چایی مهر دولتی باشد.

وزیر دول خارجه، ۱۲ شهر شوال

### سند شماره ۴

#### [مجلس ختم سپهسالار]

از تهران به قزوین، ۲۴ ذیحجه ۱۲۹۸، تلگراف نمرة ۸۲  
جناب میرزا ابوالقاسم طیب و هدایت الله خان و مصطفی خان سرهنگ، البته قضیه جانگداز مرحوم مبرور سپهسالار اعظم  
را شنیده اید که چهار روز مبتلا به مرض محرقه شده، جهان فانی را بدرود کرد. در تهران جمیع مردم از صغیر و کبیر عزادار شدند.

مراحم ملوکانه همایون طوری شامل شد و غرق الطاف گردیده که می توان گفت: مرهم جراحات همه باشد. امروز حضرت اشرف والا نایب السلطنه - روحی فداء - و جناب مستطاب بندگان آقای مستوفی الممالک تشریف آورده، ختم را برچیدند. چون در همه جا برای احترام ختم گذاشته شد، قزوین - که مولد و موطن ماست - به طریق اولی باید ختم گذاشته شود. لهذا زحمت می دهد که در مسجد شاه مجلس ختم را منعقد کنید و آنچه مخارج می شود، اعلام کنید انفاذ می شود. دو روز در مجلس مسجد شاه ختم باید گذاشته شود. البته نواب اشرف والا ملک آرا بنفسه تشریف آورده، برمی چینند. البته کوتاهی ننمائید.

معتدالملک، شب ۲۵ ذیحجه

#### سند شماره ۵

##### [درخواست فرستادن کاهو و خاویار]

از تهران به رشت، ۱۹ جمادی الاول ۱۲۹۹، تلگراف نمرة ۶۴  
امیرالامراء العظام والی، از کاهوی گیلان و خاویار با چاپار بفرستید. دو سه بار هم لیمونات ارسال دارید.  
نایب السلطنه امیرکبیر، ۱۹ جمادی الاولی

#### سند شماره ۶

##### [ممنوع شدن شکار]

از تهران به رشت، ۱۱ جمادی الثانی ۱۲۹۹، تلگراف نمرة ۲۶  
امیرالامراء العظام والی، پارسال و پیرارسال احکام مؤکده از جانب اولیای دولت قاهره صادر شد که از اول حمل [فروردین] الی اول میزان [مهر]، کلیتاً شکار و حوش و طیور ممنوع است. در هذه السنه نیز مزیداً للتأکید برحسب امر علیة همایون شاهنشاهی - روحنا فداء - مقرر است که در بلده و بلوکات اعلان نموده، از کدخدای و ریش سفیدان و حکام التزام بگیرند که در این مدت شش ماه - که ایام توالد و تناسل حیوانات است - کلیة شکار را موقوف دارند، اگرچه شکار گنجشگ و غیر آن باشد و هرکس مرتکب این عمل شود، اولاً اسباب و ادوات و آلات شکار را ضبط دیوان خواهد شد و خودش یک ماه محبوس باید باشد و این حکم در رشت و جبال و جنگلها [جنگلها] است. ارقام مبارک هم در این باب صادر خواهد شد. ولی همین حکم تلگرافی را معجلاً اجرا دارید و به عموم بلوکات گیلان غدغن نمایند که تمرد و تخلف را مستلزم مؤاخذه شدید دانند.

نایب السلطنه امیرکبیر، ۱۱ جمادی الثانی

#### سند شماره ۷

##### [وظیفه صاحب تیول]

از تهران به ملایر، ۱۶ شعبان ۱۲۹۹، تلگراف نمرة ۱۱  
معتدالسلطان احتساب الملک، اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی - روحنا فداء - در تشریف فرمایی از گلندوک به افجه [هر دو از روستاهای لواسان] از راه قریه کست بالا و پائین به تیولی شما عبور فرموده اند. اولاً بدی راه باعث زحمت ملتزمین رکاب مبارک شده است و ثانیاً امر و مقرر فرموده اند که مقصود صاحب تیول، فقط در استیفای منافع نباید باشد و باید شما که صاحب تیولید، امامزاده معصوم زاده [را] که در آنجا هست و متهدم شده است، محض سلامت ذات مقدس شاهانه مرمت و تعمیر نمائید و حمایمی هم برای سکنه آنجا بسازید که مردم راحت باشند. امر قدر قدر همایونی را سریع الاجرا دانسته، بزودی درصدد انجام برآمده که اقدامات شما را به خاک پای همایونی عرضه دارد.

نایب السلطنه امیرکبیر، ۱۶ شعبان

#### سند شماره ۸

##### [تظلم رعایای مانیزان ملایر]

از سلطنت آباد به ملایر، ۲۳ شعبان ۱۳۰۱، تلگراف نمرة ۱۸  
به عضدالدوله تلگراف شود: جمعیتی از رعایای مانیزان ملایر آمده، شکایت زیاد دارند که حکومت در حق آنها بی اعتدالی

دارد... و همچنین دو نفر از آنها را بر آنها مسلط کرده است که خیلی به آنها اذیت می کنند. بنا نبود که تو هم این قسم با مردم حرکت کنی و مردم از دست مأمور شما به شکایت و تظلم به تهران بیایند. البته آن دو را از ملاحظه به آنها ممنوع دارید و مأمور حکومت را بخواهید و خود آنها را هم تلگرافاً اطمینان بدهید که عودت کنند. البته صورت این دستخط تلگرافی را به مائیزانیا - که به حضرت عبدالعظیم هستند - بدهند که آسوده شوند.

۲۳ شعبان

#### سند شماره ۹

#### [حکم شاه درباره تخلف مأموران سرشماری]

از تهران به گروس، ۲ ذیحجه ۱۳۰۱، تلگراف نمرة ۱۱

به حکومت گروس، از قراری که به عرض خاک پای همایون - روحنا فداء - رسید، در بعضی از ولایات به عنوان تحریر نفوس از رعایا پول و مخارج گرفته اند. حکم همایون مقرر است که هر چه به این اسم از رعیت گرفته شده است، به محصلی تلگرافچی همان ولایت تا دینار آخر گرفته شود از هر ده و هر جا که گرفته باشند، به آحاد و افراد رعیت آن ده عاید گردیده، قبض وصول آن به تصدیق علما و ریش سفیدان همان محل به عرض برسد؛ و ثانیاً به مباشرین و نواب جزو تأکید و غدغن صریح نمایند که آنها هم رعایت این فقره را کرده، مأمور به جایی نفرستند و البته از این تاریخ به بعد هم جمیع حکام از حکم همایون - روحنا فداء - مطلع شده، به طور التزام خود را از این وجوه ممنوع دانسته، مورد مواخذه شدید بدانند و التزام خود را تلگراف نمایند به عرض برسد.

صدر اعظم، ۲ ذیحجه الحرام

#### سند شماره ۱۰

#### [لغو اعطای القاب]

از تهران به همدان، ۱۲ ربیع الاول ۱۳۰۲، تلگراف نمرة ۴

خدمت نواب والا عزالدوله ایه فرمایش همایون - روحنا فداء - از این تاریخ به بعد اعطای القاب بکلی موقوف است. حکام ولایات و رؤسای ادارات، دیگر از این مقوله استدعا و خواهشی نکنند. فرمان لقب نه از مرد و نه از زن، دیگر به موقع عرض خاک پای مبارک نخواهد رسید.

صدر اعظم، ۱۲ ربیع الاول

#### سند شماره ۱۱

#### [ممنوع کردن ملک خریدن حاکمان]

از تهران به همدان، ۲۸ ربیع الاول ۱۳۰۲، تلگراف نمرة ۱۱

به عموم حکام و ولات و مباشرین هر ولایت بلااستثنا تلگراف شود، برحسب امر قدر قدر اقدس همایون - ارواحنا فداء - مؤکداً مقرر است که از این تاریخ به بعد هیچیک از حکام و ولات، مأذون نیستند در محوطه حکمرانی خود یک وجب ملک خریداری کنند؛ زیرا که این مسئله موجب مشغله خاطر و غرض حکومت با رعیت خواهد بود. اگر از این به بعد احدی ملکی اکتیاف نماید، آن ملک ضبط دولت و آن شخص حاکم یا والی مورد مواخذه سخت خواهد بود. می باید بعد از اطلاع از این امر عادلانه، جمیع حکام و عمال بلااستثنا ملتزمأ جواب خود را در این فقره معروض دارند که از عرض بگذرد و در خاک پای همایونی ضبط شود.

صدر اعظم، ۱۸ ربیع الاول

#### سند شماره ۱۲

#### [جلوگیری از سفر ایرانیان به مکه و عتبات عالیات]

از تهران به کنگاور، ۲۸ رجب ۱۳۰۲، بدون نمرة



به حکومت کنگاور! حسب الامر عزیمت زیارت مکه معظمه و عتبات عالیات به واسطه ناخوشی در آن صفحات، موقوف است. التزام سخت مؤکد بگیرند، احدی به خیال مسافرت آن صفحات نیفتد.

حسینقلی، ۲۸ رجب المرجب

#### سند شماره ۱۳

##### [فرمان بستن قهوه خانه ها]

عشرت آباد به همدان، دستخط شاه، ۲۰ شعبان ۱۳۰۳، تلگراف نمرة ۳۱  
به عموم حکام ولایات گفته شود که چون از وجود قهوه خانه و چاییز خانه با بعضی مفاصد واضح و آشکار ظاهر شد و عموم عقلای مملکت حتی تجار و غیره، ضررهای آن را ثابت نمودند و در تهران حکم محکم شد که تمام قهوه خانه ها را در غرة رمضان ببندند و مسلماً ضرر این کار به مراتب بیش تر از نفع اوست و اسباب خرابی مملکت است، لهذا به تمام ولایات حکم می شود که بدون عرض و عذر و اهمال، در هر ولایت تمام قهوه خانه ها را ببندند و بعدها ابدأ باز نکنند.

۲۰ شعبان المعظم

#### سند شماره ۱۴

##### [فرمان تأدیب الواط و بستن قهوه خانه ها]

از تهران به اردبیل، ۶ جمادی الثانی ۱۳۰۴، تلگراف نمرة ۵  
جناب فخرامت نصاب وکیل الملک! به عرض رسید چند قهوه خانه در آنجا باز شده و الواط در آنجاها شرب و قمار می نمایند. مقرر شد بزودی الواط را تأدیب و قهوه خانه را مسدود نمایند، خبر دهید.

امین السلطان، ۶ جمادی الاخری

#### سند شماره ۱۵

##### [منع صدور برنج به خارجه]

از تهران به رشت، ۲۲ شعبان ۱۳۰۴، تلگراف نمرة ۷۰  
مؤیدالدوله، مکرر غدغن شده است که نگذارید برنج زیاده خرید و حمل به خارجه نمایند. باز همه روزه در روزنامه ها ملاحظه می شود که مبالغها برنج خریداری و حمل کرده اند. چرا در اجرای احکام دولت، این طور اهمال و سستی می کنید؟ مگر یک حکم را هر روز باید اعاده و تلقین کرد؟ البته غدغن سخت نموده، التزام گرفته، مراقبت کنید از غدغن و حکم تخلف نشود.

۲۲ شعبان

#### سند شماره ۱۶

##### [مجازات مخالفان تعزیه امام حسین (ع)]

از تهران به منجیل، ۲ رمضان ۱۳۰۴، تلگراف نمرة ۶  
نواب اشرف والا مؤیدالدوله - دام اقباله! به عرض رسیده است که در کاروانسرای فتحعلی، مجلس تعزیه نموده، دو نفر از مکاریهای همدانی آب خورده، لعنت به قاتلان حضرت سیدالشهدا - علیه السلام - کرده اند؛ چند نفر سوار گرگانرودی - که از اهل غرض بوده اند - آنجا اجماع کرده و مکاریها را کتک زیاد زده اند. حکم همایون این است که این اشخاص پدرسوخته را - اگر به خانه شان هم رفته باشند - باید آدم متعاقب آنها برود، بگیرد بیاورند در میدان شهر رشت، نفری به شماره پانصد عدد تازیانه بزنند. البته، البته و بعد از اجرای این حکم، اطلاع بدهید که به عرض برسد.

قوام الدوله، ۲ رمضان

**سند شماره ۱۷**  
**[دستور ارسال روزنامه وقایع]**

از تهران به فروین، ۱۸ شوال ۱۳۰۴، تلگراف نمرة ۳۹  
به حاکم قزوین! حسب الامر از طرف قرین الشرف همایونی تلگراف شود که روزنامه وقایع و اتفاقات شهری را از هر شهر و بلد هفته به هفته نوشته، بفرستند؛ ولی همین قدر نویسند که از اقبال همایونی امنیت حاصل است. تمام حوادث و وقایع را باید خیلی خوب کتابچه کرده، بفرستند که به عرض برسانم.

۱۸، امین السلطان

**سند شماره ۱۸**  
**[رسیدگی به تظلم رعایای گیلان]**

از تهران به رشت، صورت دستخط شاه، ۱۲ صفر ۱۳۰۵، تلگراف نمرة ۲۸  
مؤیدالدوله! این رعایای گیلان چقدر باید عرض و داد کنند و تا کی باید عارض و شاکی باشند؟ هر روز و هر ساعت یک فقره و یک دسته به بست و به بقعه و تلگراف [خانه] حاضر و عارض و متظلم و شاکی هستند. گیلان، یکی از ممالک عزیز دولت ایران است و همیشه رعایت خاطر اهالی آنجا و ایادی آنجا منظور نظر ما بوده است و حالا به خلاف منظور ما خیلی در زحمت و اذیت هستند و همه روزه عرض و شکایت و تظلم می کنند. هر چه احکام هم صادر می شود، معلوم نیست چه می شود و نفاذ ندارد! مگر تو علاوه از مالیات، از رعیت چیزی مطالبه می کنی که یا مگر از تو هم علاوه از مالیات و عمل دیوان چیزی مطالبه کرده یا می کنند. این را صریحاً عرض کن و جهت شکایتها و تظلمات مردم را هم عرض کن و از قراری که بعضی خارجیا می گفتند، جرم و جرایم زیاد هم از مردم گرفته می شود و از این قبیل تعدیات زیاد می شود و به امورات و عرایض جزو مردم هم درست رسیدگی نمی شود. هیچ کار بهتر از راستی نیست. خوب است صداقت و راستی را از هر جهت عرض کنید که اطلاع حاصل شود.

۱۲ صفر

**سند شماره ۱۹**  
**[ممنوع شدن کشیدن تریاک]**

از تهران به فروین، ۱۳ صفر ۱۳۰۵، تلگراف نمرة ۳۷  
به حکام حکم اکید قطعی شدید همایونی شرف صدور یافته که کشیدن تریاک در کل ممالک محروسه، قویاً و شدیداً متروک باشد و از کل حکام کل و جزو التزامهای سخت گرفته شود که نگذارند احدی مرتکب امر مضر شنیع شود و از رؤسای نظام و تجار و رعایا و کدخدایان محلات، التزامهای مؤکد باید بگیرند که هر کس خلاف این حکم محکم همایونی را نماید، مورد مؤاخذه شدید خواهد بود. جواب را زود اطلاع دهند به عرض برسد.

امین السلطان، ۱۳ صفر المظفر

**سند شماره ۲۰**  
**[تهیه عکس از نقاط مختلف]**

از تهران به تبریز، ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۰۵، تلگراف نمرة ۲۷، صورت دستخط همایونی  
جناب امیر نظام! اولاً احوال شما چطور است؛ انشاءالله خوب هستید. ثانیاً عکسهایی که مال سراب، اردبیل [و غیره] بود - که فرستادید - رسید. بسیار خوب انداخته اند و از این خدمت شما بسیار راضی هستیم. عکاسی که این عکسها را انداخته، مستحق الثقات است. هر التفاتی که باید به او بشود معین نموده، عرض کنید تا داده شود و سایر نقاط دیگر را هم به همین طور بدهید عکس بیاورند. لازم نیست آلبوم نمایند؛ همین طور دسته به دسته به حضور بفرستید.

۱۱ ربیع الثانی

سند شماره ۲۱

[دستور شاه درباره تخلف مباشر میانج]

از تهران به تبریز، ۳ رجب ۱۳۰۷، تلگراف نمرة ۶  
جناب مستطاب اجل اکرم امیر نظام - دام اقباله العالی! از قراری که به عرض رسید، رحمت الله بیک مباشر در میانج به اسم اینکه اسماک مکرر اردو از اینجا گذشته و خرج زیاد شده، مطالبه خرج از رعیت کرده اند. مقرر فرمودند، خدمت جناب عالی ابلاغ کنم که تفصیل این فقره چیست؟ چرا باید با رعیت این طورها بکنید؟ نباید بگذارید دیناری از رعیت گرفته شود.  
امین السلطان، ۳ رجب

بی نوشتها:

۱- مصراع اول این بیت از مقدمه گلستان سعدی:

خواب تو شین بامداد رحیل باز دارد پیاده راز سبیل

۲- پاره ای از اسناد و نامه های میرزا حسین خان در مأموریت تغلیس، در کتاب زیر چاپ شده است: اسناد روابط ایران و روسیه از دوره ناصرالدین شاه تا سقوط قاجاریه: به کوشش فاطمه قاضیها، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۰.

۳- مهدی فراهانی منفرد، اصلاحات میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی، گنجینه اسناد، پاییز و زمستان ۱۳۷۵، شماره ۲۴-۲۳، سال ششم، صص ۹۱-۷۸.

۴- امین الدوله، خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله: به کوشش حافظ فرمانفرمایان، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۷۰، چاپ سوم، ص ۲۸.

۵- خان ملک ساسانی: سیاستگران دوره قاجار، انتشارات بابک، تهران ۱۳۵۴، ص ۷۰.

۶- محمود فرهاد معتمد، سپهسالار اعظم، تهران ۱۳۲۵، جلد ۱، صص ۵۵-۵۴.

۷- پیشین، صص ۱۱۲-۱۱۱.

۸- درباره اقدامات اصلاحی سپهسالار، بنگرید به: فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت

قانون (عصر سپهسالار)، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۶، چاپ دوم.

۹- محمود فرهاد معتمد، همان، ص ۱۰۳.

۱۰- فریدون آدمیت، همان، ص ۲۶۶.

۱۱- روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر اول فرنگستان: به کوشش فاطمه قاضیها، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، تهران ۱۳۷۷، صص ۳۸۹-۳۸۸.

۱۲- اعتمادالسلطنه، تاریخ متظلم ناصری: به تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، دیبای کتاب، تهران ۱۳۶۷، ج سوم، ص ۲۰۲.

۱۳- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (اسا)، اسناد بیوات، آلبوم ۱۱۳۲، کد ۸۱/ج ۱۷، از عشرت آباد به انزلی، ۱۵ جمادی الاول ۱۲۹۸، تلگراف نمرة (ت.ن) ۴۴، برای آگاهی از

پایخ سپهسالار به شاه، بنگرید به: اسناد بیوست، سند شماره ۲.

۱۴- پیشین، ت.ن ۴۳.

۱۵- فریدون آدمیت، همان، ص ۴۶۹.

۱۶- درباره برگزاری مراسم ختم و برچیدن آن، بنگرید به: عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، انتشارات زوار، تهران ۱۳۳۳، چاپ دوم، صص ۲۵۷-۲۵۶.

۱۷- در این باره بنگرید به: اسناد بیوست، سند شماره ۴.

۱۸- درباره این ادعا، بنگرید به: صادق زیبا کلام، سنت و مدرنیته، انتشارات روزنه، تهران ۱۳۷۹، صص ۲۹۱-۲۸۶.

۱۹- حکومت سایه ها، اسناد محرمانه و سیاسی میرزا حسین خان سپهسالار: به کوشش محمدرضا عباسی، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، تهران ۱۳۷۲، ص ۱۹۸، سند شماره ۲۰۵.

۲۰- پیشین، ص ۲۱۶، سند شماره ۲۲۶.

۲۱- تلگرافات عصر سپهسالار: به کوشش محمود طاهر احمدی، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۳۵، ت.ن ۱۶.

۲۲- پیشین، ص ۱۳۶، ت.ن ۱۷.

۲۳- همان، ص ۱۴۵، ت.ن ۹۳.

۲۴- همان، ص ۲۷۸، تلگراف حضوری به مشیر لشکر.

۲۵- همان، ص ۱۳۹، ت.ن ۲۴.

۲۶- همان، ص ۱۶۰-۱۵۹، ت.ن ۴۴.

۲۷- همان، ص ۱۴۵، ت.ن ۹۳.

۲۸- همان، ص ۱۴۶، جواب ت.ن ۹۴.

۲۹- در این باره نک: همان، ص ۱۷۶، جواب ت.ن ۱۱۶.

۳۰- همان، ص ۱۷۶-۱۷۵، ت.ن ۱۱۶.

۳۱- همان، ص ۴۲۹، ت.ن ۱۶۳.

۳۲- همان، ص ۴۳۱، ت.ن ۱۶۳.

۳۳- همان، ص ۱۷۷، جواب ت.ن ۱۱۶.

۳۴- مهدی فراهانی منفرد، همان.

۳۵- سا، آلبوم ۱۰۶، کد ۱۱۱/الف ۱۷۱، تهران به همدان، ۱۴ شوال ۱۲۹۶، ت.ن ۱۳.

۳۶- سا، همان، آلبوم ۱۰۷، کد ۱۱۱/ب ۱۷۱، تهران به همدان، ۲۶ جمادی الاول ۱۳۰۱، ت.ن ۱.

۳۷- پیشین، از تهران به همدان، ۱۰ جمادی الثاني ۱۳۰۱، ت.ن ۱۳.

۳۸- مهدی فراهانی منفرد، همان.

۳۹- تلگرافات عصر سپهسالار، همان، ص ۱۴۵، ت.ن ۹۳.

۴۰- سا، همان، آلبوم ۱۰۶، تهران به همدان، ۲۴ شوال ۱۲۹۶، ت.ن ۲۹.

۴۱- پیشین، آلبوم ۱۱۳۲، همان، تهران به تبریز، ۶ ذیحجه ۱۲۹۸، ت.ن ۱۹.

۴۲- همان، آلبوم ۱۹۱، کد ۱۱۱/د ۱۷۱، تهران به اصفهان، ۱۰ جمادی الاول ۱۲۹۶، ت.ن ۴۳.

۴۳- سورة فاطر، آیه ۱۸، این آیه شریفه، چهار بار دیگر در سوره های انعام آیه ۱۶۴، اسراء آیه ۱۵، زمر آیه ۷ و نجم آیه ۳۸ تکرار شده است.

۴۴- سا، همان، آلبوم ۱۱۳۳، تهران به مراغه، ۱۷ جمادی الاول ۱۳۰۵، ت.ن ۲۴.

۴۵- پیشین، از تهران به قزوین، ۲۸ رجب ۱۳۰۴، ت.ن ۸۸.

۴۶- همان، آلبوم ۱۱۰۲، کد ۱۱۱/ب ۱۷۱، تهران به همدان، ۲۱ رمضان ۱۳۰۳، ت.ن ۲۲.

۴۷- همان، آلبوم ۱۱۳۲، کد ۸۱/ج ۱۷۱، تهران به تبریز، غرة ربیع الثاني ۱۲۹۹، ت.ن ۱.

۴۸- همان، آلبوم ۸۰، کد ۱۱۱/ب ۱۷۱، از تهران به همدان، ۱۸ ربیع الثاني ۱۳۰۰، ت.ن ۱۹.

۴۹- پیشین، تهران به عراق، ۱۴ محرم ۱۳۰۰، ت.ن ۲۹.

۵۰- روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر دوم به فرنگستان: به کوشش فاطمه قاضیها، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، تهران ۱۳۷۹، ص ۱۵.

۵۱- سا، همان، آلبوم ۱۹۱، همان، تهران به اصفهان، ۱۲۹۶، ت.ن ۲۰.

۵۲- همان، آلبوم ۸۵، کد ۱۱۱/ب ۱۷۱، از صاحبقرانیه به ملایر، ۲۹ شعبان ۱۳۰۱، بدون نمرة.

۵۳- درباره این تظلم نامه ها، بنگرید به: اسناد بیوست، اسناد شماره ۸، ۱۸ و ۲۱.

۵۴- سا، کد ۱۱۳۲، همان، تهران به منجیل، ت.ن ۳.

۵۵- پیشین، تهران به تبریز، ت.ن ۴.

۵۶- همان، تهران به منجیل، سلخ شعبان ۱۳۰۴، ت.ن ۲۴.

۵۷- همان، تهران به تبریز، ۹ رجب ۱۳۰۴، ت.ن ۲۳.

۵۸- همان، همان ج ۵، رجب ۱۳۰۴، ت.ن ۲۰.

۵۹- همان، از تبریز به تهران، ۱۱ جمادی الآخر ۱۳۰۵، جواب ت.ن ۱۳.

۶۰- همان، تهران به تبریز، ۲۲ جمادی الثاني ۱۳۰۵، ت.ن ۴۷.

۶۱- تلگرافات عصر سپهسالار، همان، ص ۳۷۰، ت.ن ۱۰.

۶۲- آلبوم ۱۹۶، همان، تهران به شیراز، ۸ شعبان ۱۲۹۶، ت.ن ۱۲.

بعد هائین مستوفی المعالک در همین باره اظهار کرد: معنی حکومت، انتظام و لایت و حفظ و حراست اموال و نفوس مردم است. تک پیشین، آلبوم ۱۱۷۱، کد ۱۱۱/د ۱۷۱، تهران به همدان، ۲۳ ذیقعدة ۱۲۹۹، ت.ن ۲۵.

۶۳- حکومت سایه ها، همان، ص ۱۹۸، سند شماره ۲۰۵.

۶۴- تلگرافات عصر سپهسالار، ص ۳۸۲، ت.ن ۶۷.

۶۵- سا، اسناد بیوات، آلبوم ۱۱۳۲، همان، تهران به زنجان، ۱۰ رجب ۱۲۹۸، ت.ن ۴۵.

۶۶- پیشین، همان ج ۵، ت.ن ۵۳، تهران به زنجان، ۱۰ رجب ۱۲۹۸، دستخط شاه.

۶۷- صرف نظر از معانی مختلف کوهی، تکوین و تطور آن در ایران پس از اسلام و حال و روز طویان در دوره قاجاریه، در این تلگرافها همه جانو طی مترادف با شیر و هرزه

- به کار رفته است. ناصر الدین شاه، شخصاً از لوطیها منتفر بود و برای همین دستور داد که قهوه خانه‌ها یعنی یکی از مراکز تجمع آنها بسته شود. در این باره بنگرید به: اسناد بیوست، سندهای شماره ۱۳ و ۱۴.
- ۶۸- آلبوم ۱۱۳۱۲، همان، تهران به تبریز، ۲۵ رجب ۱۲۹۸، ت. ن. ۱۰۰.
- ۶۹- پیشین، تهران به تبریز، غره شعبان ۱۲۹۸، ت. ن. ۴.
- ۷۰- همان، آلبوم ۱۹۶، همان، تهران به کاشان، ۲۶ ذی‌قعدة ۱۲۹۶، ت. ن. ۱۹.
- ۷۱- تلگرافات عصر سپهسالار، همان، ص ۴۱۱، نمره ۱۰۴.
- ۷۲- پیشین، صص ۶۵۷-۶۵۶، نمره ۴۵.
- ۷۳- سا، آلبوم ۱۰۶، تهران به کرمانشاه، ۱۷ جمادی الثاني ۱۲۹۶، ت. ن. ۱۷.
- ۷۴- پیشین، آلبوم ۱۱۷۱، تهران به گروس، ۱۶ ذی‌قعدة ۱۲۹۹، ت. ن. ۲۹.
- ۷۵- همان، آلبوم ۱۱۳۱۸، کد ۱۷/۱۵۱۱، تهران به تبریز، ۷ رمضان ۱۲۹۸، ت. ن. ۱۴.
- ۷۶- همان، آلبوم ۱۰۶، همان، تهران به همدان، ۱۲ شوال ۱۲۹۶، ت. ن. ۱۱.
- ۷۷- همان، همانجا.
- ۷۸- در این باره، برای نمونه بنگرید به سند شماره ۱۲.
- ۷۹- سا، آلبوم ۲۲۳، کد ۱۷/۱۱۱۱، تهران به اصفهان، سلخ ربیع الاول ۱۲۹۶، ت. ن. ۱۰.
- ۸۰- درباره این نظر که به طور کلی هیچگاه یهودیان و مسیحیان حاضر به ادغام کامل در جوامع اسلامی نشدند و مسلمانان نیز آنان را نه به چشم هموطن که عوامل بیگانه می‌نگریستند، بنگرید به: آدام متر، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قرقرلو، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴، جلد ۱، ص ۴۷.
- ۸۱- سا، آلبوم ۷۸، کد ۱۷/۱۵۱۲، تهران به همدان، ۵ رجب ۱۳۰۱، ت. ن. ۱ و جواب آن.
- ۸۲- روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر اول فرنگستان، همان، ص ۲۲۴.
- ۸۳- برای آگاهی از نمونه جالبی از این دست، بنگرید به: سند شماره ۱۶.
- ۸۴- سا، همان، آلبوم ۱۱۷۱، همان، تهران به ملایر، سلخ جمادی الثاني ۱۲۹۹، ت. ن. ۲۸.
- ۸۵- همان، آلبوم ۷۸، کد ۱۷/۱۵۱۱، تهران به همدان، ۵ رجب ۱۳۰۱، ت. ن. ۱ و جواب آن + ت. ن. ۴، ۷ رجب و پاسخ آن + ت. ن. ۶، ۱۳ رجب و پاسخ آن.
- ۸۶- تلگرافات عصر سپهسالار، همان، صص ۲۲۸-۲۲۷، ت. ن. ۲۰.
- ۸۷- سا، آلبوم ۱۱۳۱۱، همان، تهران به رشت، ۱۵ صفر ۱۲۹۹، ت. ن. ۳۲.
- ۸۸- پیشین، آلبوم ۱۱۳۱۲، همان، تهران به رشت، ۴ ربیع الاول ۱۲۹۹، ت. ن. ۱۰.
- ۸۹- تلگرافات عصر سپهسالار، همان، صص ۴۳۰-۴۲۹، ت. ن. ۱۶۳.
- ۹۰- فریدون آدمیت، همان، ص ۲۵۲.
- ۹۱- تلگرافات عصر سپهسالار، همان، ص ۳، نمره ۱۴.
- ۹۲- پیشین، ص ۱۳۴، نمره ۱۱۸.
- ۹۳- همان، ص ۳۷۸، نمره ۲۳.
- ۹۴- سا، آلبوم ۱۰۶، همان، تهران به دزفول، ۱۱ شوال ۱۲۹۶، ت. ن. ۲.
- ۹۵- پیشین، آلبوم ۱۱۷۱، کد ۱۷/۱۵۱۰، تهران به همدان، ۵ ربیع الاول ۱۳۰۰، ت. ن. ۶.
- ۹۶- همان، آلبوم ۱۰۶، همان، تهران به اصفهان، ۱۰ جمادی الاول ۱۲۹۶، ت. ن. ۳۹.
- ۹۷- تلگرافات عصر سپهسالار، همان، ص ۴۰۲، نمره ۱۱۶.
- ۹۸- پیشین، ص ۴۶۶، نمره ۴۶ و ص ۴۶۳، نمره ۶۶ درباره بیرون کردن سربازی آدمکش

از بست و مجازات وی.

- ۹۹- سا، آلبوم ۱۱۳۱۲، همان، تهران به زنجان، ۲۰ رمضان ۱۲۹۸، ت. ن. ۳۹.
- ۱۰۰- تلگرافات عصر سپهسالار، همان، ص ۳۹۱، نمره ۱۸۱.
- ۱۰۱- سا، آلبوم ۱۰۶، همان، تهران به کردستان، غره جمادی الثاني ۱۲۹۶، ت. ن. ۲.
- ۱۰۲- تلگرافات عصر سپهسالار، همان، ص ۳۸۴، نمره ۸۶.
- ۱۰۳- همان، ص ۳۸۸، نمره ۲۲۴.
- ۱۰۴- همان، ص ۳۹۷، نمره ۶۰.
- ۱۰۵- میرزا حسین خان خود تا آنجا که می‌توانست بر تحصیل منفعت و زیادی ثروت خود می‌افزود. حاج امین الضرب - که با سپهسالار روابط تجاری داشت - از یک معامله تریاک نام می‌برد که در آن سیصد هزار تومان سود خالص برد. در این معامله، سپهسالار قبضهای امین الضرب را خرید و در نتیجه علاوه بر پابه پا کردن ده هزار تومان بدهی خود به امین الضرب، دو بیست تومان هم از وی دریافت کرد. در این باره بنگرید به: شیرین مهدوی، زندگینامه حاج محمد حسن کهنایی، امین دار الضرب، ترجمه منصوره اتحادیه، فرحناز امیرخانی، نشر تاریخ ایران، تهران ۱۳۷۹، ص ۱۳۶ و صص ۳۱۹-۳۲۰.
- ۱۰۶- تولد داران نیز موظف به آباد کردن تپول خود بودند. نک: سند شماره ۷.
- ۱۰۷- در ۲۸ ربیع الاول ۱۳۰۲ به فرمان شاه خرید ملک از سوی حکام در منطقه حکمرانی خود ممنوع شد. بنگرید به: سند شماره ۱۱.
- ۱۰۸- محمود فرهاد معتمد، همان، ص ۱۲۲.
- ۱۰۹- تلگرافات عصر سپهسالار، همان، ص ۴۶۶، نمره ۲۸.
- ۱۱۰- سا، آلبوم ۱۱۳۱۲، همان، تهران به رشت، سلخ شعبان ۱۲۹۸، ت. ن. ۸۵.
- ۱۱۱- پیشین، آلبوم ۱۰۶، همان، تهران به همدان، ۱۰ ذیحجه ۱۲۹۶، ت. ن. ۷.
- ۱۱۲- همان، آلبوم ۱۱۷۱، کد ۱۷/۱۵۱۰، تهران به زنجان، ربیع الاول ۱۲۹۹.
- ۱۱۳- همان، آلبوم ۷۸، همان، تهران به همدان، ۴ ربیع الاول ۱۳۰۰، ت. ن. ۱.
- ۱۱۴- همان، آلبوم ۷۸، همان، تهران به ملایر، ۲۳ ذی‌قعدة ۱۳۰۱، ت. ن. ۲۱.
- ۱۱۵- همان، آلبوم ۱۱۷۱، همان، تهران به همدان، ۱۲ ربیع الاول ۱۳۰۰، ت. ن. ۱۷.
- ۱۱۶- همان، آلبوم ۱۱۰۲، کد ۱۷/۱۵۱۹، تهران به همدان، ۱۲ صفر ۱۳۰۲، ت. ن. ۱۳.
- ۱۱۷- تلگرافات عصر سپهسالار، همان، صص ۴۶۲-۴۶۱، نمره ۱۹۶.
- ۱۱۸- سا، آلبوم ۱۱۷۱، همان، تهران به کردستان، ۹ جمادی الاول ۱۳۰۳.
- ۱۱۹- پیشین، آلبوم ۷۸، کد ۱۷/۱۵۱۴، تهران به ملایر، غره ذیحجه ۱۳۰۱، ت. ن. ۱.
- ۱۲۰- نک: اسناد بیوست، سند شماره ۹.
- ۱۲۱- سا، آلبوم ۱۰۱، کد ۱۷/۱۵۱۹، ۱۹ جمادی الآخر ۱۳۰۷، ت. ن. ۱۶.
- ۱۲۲- آگاهیهای نوشته شده در نمودار به ترتیب از آلبومهای ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۳، ۱۱۳۳، ۱۱۳، ۱۱۰۲، ۱۱۶۱ و ۱۰۱ استخراج شده است.
- ۱۲۳- در سال ۱۲۷۸، شاه در معاونت از عقبات عالیات، محلی را در قصر شیرین انتخاب کرد و دستور داد در آنجا باغ نخیل و مرکبات غرس شود و بلافاصله خرج درختکاری و دیوارگذاری و سایر ملزومات آن داده شد.
- سا، آلبوم ۱۰۶، همان، تهران به کرمانشاه، ۲۱ جمادی الاول ۱۲۹۶، ت. ن. ۴۸.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

از خشت بلایان در مسجده و خطاب بر ک

بسیار در درازانی خیزد و خواهد ماند کسی که نارا با بر برد رسیده است یا رسیده است و کثیر مخصوص است  
بانه از آن که در این شنبه اطلاع بر همه بوزیر خواجه حکم که فریاد است را با بر صبح بفرستد البته هر وقت بر  
و اطلاع شد بر اطلاع بر همه که جنیم بعد از این هم بر نوع اطلاع کرد از سنین که کلبه را یا از طهران حکم شود با و سوال و جواب  
کفم انقضای وزیر خواجه در هر نقطه که باشد تا عارف نماند باشد در دردد نظر اهتمام خرابی که در این تمام فریاد است  
بخصوص در فقه که تا کیش زودتر با تمام بسند بسیار رندم است در زود نظر استم از لغات ما از هر چه بوده  
باشد که نیت بر وقت در امور انانی و بانانی تا خواهد بود همه اهتمام داشتیم که تا در هر حال احترام و ادب که در وقت  
باشد و نیت الله به هم به منظور خواهد بود کثیر کار ما می دانیم حاضر در ادب بود یا خرید و است کسی چه طور است اگر  
دوره بشود از حالت از آن بنا نهاد و حالت برج میمون باغ عمارت همه الدوله و غیره آنچه دره لیر اطلاع بر همه  
احوال آن وجه در غیر آنه فارا بر رسیده البته آنکه ستمه ۱۵ مهر مهر

کجکاور

۱۳۴

از طهران

بجکومت کجکاور سابقاً بکلمه ما بون رو خافه مقرر بود از همه جا روزنامهجات شهری و صومعه  
 اتفاقات هر ولایات را مای کیده نوشته میفرستادند چیدت ان روزنامهجات هر صومعه  
 از این تاریخ که خرد شجان است ماه به ماه باید روزنامه اتفاقات ولایات ابود بحسبی خود را  
 بنویسند و مشروحاً نوشته بفرستند و تعطیل و نقل را در این عمل جایز ندارند مستوفی المالک  
 ۲۲۹

کجکاور

۱۳۵

از طهران

بجکومت کجکاور حسب الامر عزمت زیارت کلمه معظمه و عیالات عیالیت بوجاه  
 ناخوسی در تصفحات موقوفه الزام سخت مؤکد بکیر واحدی بنجال مسافرت تصفحات  
 تصفحات

حقیقه ۲۸ حسب المرتب برتال جامع علوم انسانی

## شهر رمضان المبارک

در طهران صورت دستخط مسک با برک بود بتسبیح  
 و بیسره چون اہم امرات دولت اش مع عدل و داد است و ما نیز از اہم امور سخنان  
 با کون کون کیفیت در در اینجا فرمودیم و جوہر وقت و قیام از وقت از اہم امور سخنان  
 دیش و ما نیز فرمودیم کہ این اوقات در روز دوشنبہ نہ عدلیہ معظم غیر از دوشنبہ رسم نہ فرم  
 لازم نہ فرستیم در اسرار کم فاسم این بجز و مجبور ازین بجزم و از اجازت یک وقت و ما نیز فرمودیم  
 برقرار نمہ عضد الملک ہم روز در دست عدلیہ نہ فرستیم و ما نیز فرمودیم کہ ہم در حکم صادر  
 از دوشنبہ نہ فرستیم فرمودیم کہ اجبر کنی شدہ معتمد نہ فرم و بر قدر برانید و جوہر وقت  
 و اجازت احکام دوشنبہ نہ فرمودیم کہ فرمودیم کہ فرمودیم کہ فرمودیم کہ فرمودیم کہ

### جواب

عرض جواب بنجایک کہ ہم این اہم روز فرمودیم کہ جان فکیر چو ہر آس آہر اس ہما دست فرم  
 دستخط مبارک مکرانی در دستخط ہم قواعد دوشنبہ نہ عدلیہ معظم و شرفیض ایالت ان بنجاب  
 بعد تمام عضد الملک نیارت شرف جبر و عدلیہ بہ اجازت شرفیض و عدل رؤف  
 رعیت پروردگار تمام ہست شایانہ بخوار با جہر عدل و رفاه حال ہم ہست ایران  
 نیز عدل و صرف فرمودیم کہ ما نیز فرستادم و در دوشنبہ ہم نیز در اجازت احکام صادر  
 از دوشنبہ نہ عدلیہ ہم مطلع نظر جان ہست کہ در نہ عدلیہ و اہتمام ہمہ خود ہم آورد و شتاب بنجاب  
 بعد تمام عضد الملک بہ است و دوشنبہ نہ از لہجات خاطر حطیر آہر اس و از روی شایستگی  
 دستخط ہست و بیسره ۳ رمضان المبارک

طهران

۱۳۴۰

بکوسیان

میرعلیان تریب ضعیفہ درجہ نام زوجہ افراسیابیان سلطان نجابی مبارک نظام  
نودہ است کہ چند بیت ناخوش شدہ است و شوہریش اور ارتقا نہ بیرون کردہ و اموالش ضبط  
حسب الامر مقررہ است کہ افراسیابیان را از قدرت رالیا و منع و اموال اور ارد کردہ و اور  
اودہ نامہ در بند او لارید کردہ غنیمت را معلوم و اطلاع بہید کہ چہ چیز است منوچہ

« صبح الاول »

### شہر و کچھ احکام

از طهران

۱۳۴۰

بلایر

نواب بھی میرزا حاکم ملایر از باب تعداد نفوس بلایر از قرار یکہ مذکور است از ہر وہی  
ماورین وہی بکیرہ انجیرکات یعنی بہ البتہ تعداد نفوس را حسب الامر موقوف دارکہ ان  
اسباب اخذ مدخل از مردم بچارہ شود و مراتب را اطلاع بہید کہ از مردم سیر کردہ  
باخیر صدر اعظم غزہ و سنجہ احکام



## صورت دستخط مبارک

از طهران ت برشت

مؤید الزوال کرد قریح شربت در کتله تبریح زلیخه فریره و صبر کجاده تا نیزه باز همه دوزه  
در روزنامه با مد خطی شیخ بر بلخ تا بریح خرمی در سر و صبر کجاده هر دو در اجرام احکام است  
بنظر اجمال دست یکنیزه مکرر حکم در هر روز باید اعاده و تعیین که بسته قریح تحت نهج  
اثرام کرده مراقبت کنیزه از قریح و حکم کشف نشود ۲۲ شبان

جواب

دستخط آفتاب شاد مبارک در باب صبر بریح بخارج مقرر فرموده اند از کتله شربت قریح شربت  
همه جا سپرده شد و اثرام کرده شد باز هم مراقبت باید صبر سوار در سخاو حین بریح م  
در سطح صرف کتون در فزایح عمر کنیزه و شفا در کیدان بریح بقدر مصارف نمودن است

## شهر جمال الاخری

از طهران ت بار و پسر

جانب نخست نصیب و کید الملک بهر من رسید خیر حق خاتمه در اینجا پیشتره و الا اول در کتله  
شربت و قمار نماید مقرر شد بزهر الا اول تا دست و قدمه خاتمه در مسره و تا نیزه خبر و میرا این عین

جواب

بندگان حضرت سحاب امیر این عین ام اقباله در روز و پسر این ختمه خاتمه نیست کنیزه  
سکری کان بازرگان و سواد کتله کشته با هر بازرگان چه سیر لجه است ناپ کتله  
اثرام کرده و کرد با زار چه نافر شسته و کید الملک ۱۸ جمال الاخری